

احترامات بشر

پرونده‌ای در باب حقوق بشر



شنبه ۲۱ جدی ۱۳۹۸ * سال دوم * شماره هجدهم

با آثاری از:

حسن رضا خاوری
جواد دادگر
اسماعیل ذکی
علی فیضی
محمدعلی فیاض
ابراهیم تولا
عیسی نوری
عبدالرزاق شاپان
عباس اسدیان
علی جولای

آنچه در این پرونده می‌خوانید:

حقوق بشر به مثابه ایجاد احترامات بشری
جهان‌شمولی حقوق بشر و نقد نسبیّت باوری فرهنگی
مسئولیت دولتها در تأمین حقوق بشری شهروندان
اعتبار اخلاقی حقوق بشر به چه معناست؟
ماه در ترازو
فرهنگ خشونت
افغانستان و موانع فراروی اهداف حقوق بشر
حق آزادی بیان
بن‌مایه‌های نظری حقوق بشر
حقوق بشر؛ نسخه تازه‌ای برای درد کهن



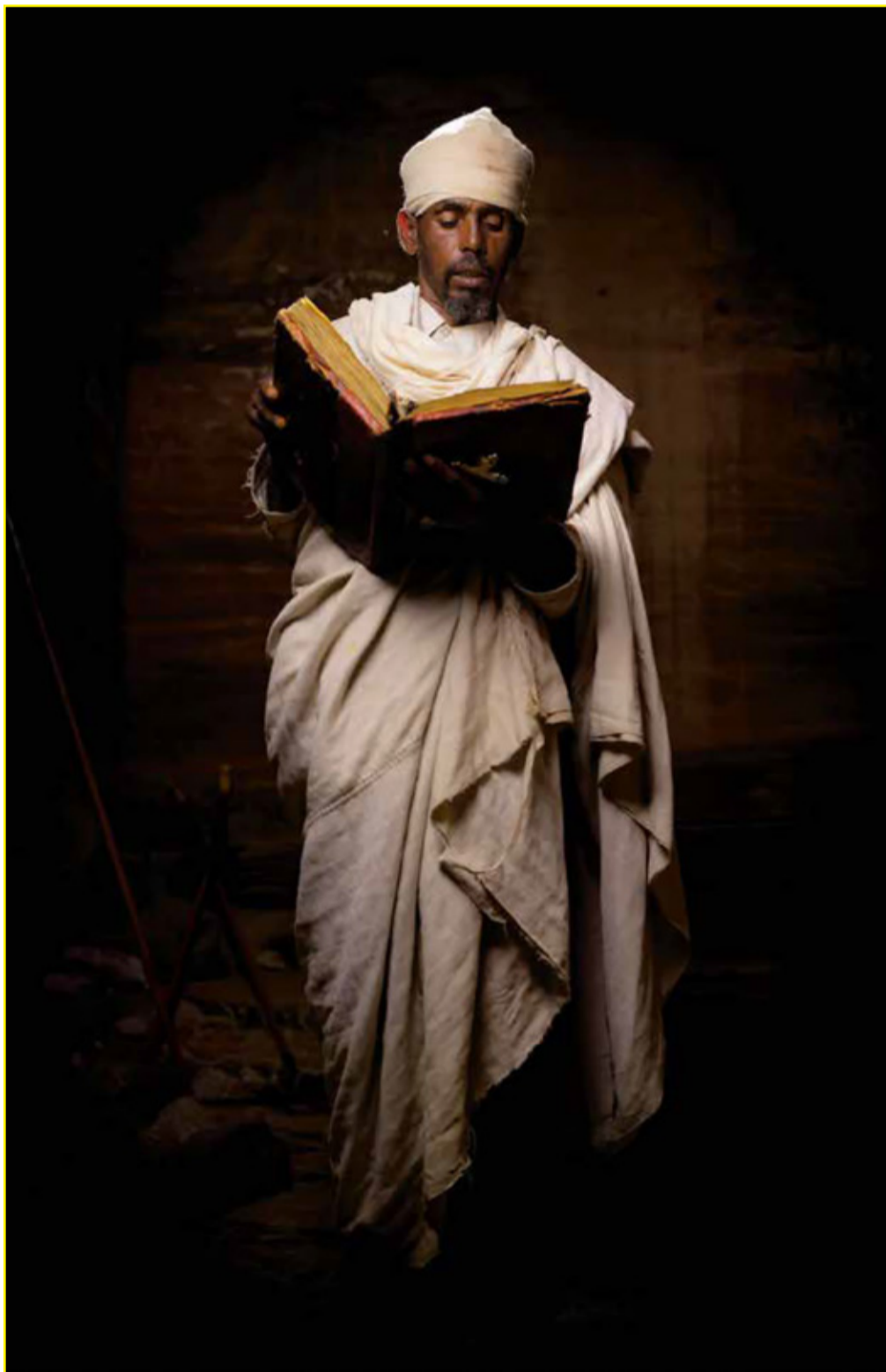
حقوق بشر به مثابه پیشگامان



حسن‌رضا خاوری

«حق» نه یک شأن در کنار دیگر شئون وجود آدمی است بل فراتر از همه، انعکاس تمامیت وجود آدمی است. اگر حق از آدمی سلب شود، در واقع و به دور از تعارف، انسانیت انسان از او گرفته شده است. انسان صرف به دلیل وجود و بودنش، یک‌سری حقوق سلب‌ناپذیر دارد. آدمی چون هست، حقوقی دارد. اما در باب حدود و ثغور حقوق آدمی اجماع نظر وجود ندارد. در این زمینه، سند جهانی حقوق بشر در نوع خود اولین سند تاریخی میان عقلای جهان است که بر سر مجموعه‌ای مشخص از حقوق اساسی انسان توافق کرده‌اند. بدین‌سان، توافق جهانی بر مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در قبال حقوق بشر یک دستاورد بزرگ است که از میان جنگ و کشتارهای دهشتناک قرن بیست و یکم سربرآورده و چونان تاجی زرین بر فراز آن درخشیدن گرفته است. با این حال، افراد یا قدرت‌های عهد عتیق نیز هست که این توافق عقلای جهان را نمی‌پذیرند و اساساً با آن‌که گوش دارند اما صدای حق‌های بشر را نمی‌شنوند، چنان‌که به‌رغم داشتن چشم اما قادر به دیدن و درک انسانیت انسان نبوده و بخش عظیمی از بشریت را آدم و صاحب حقوق سلب‌ناپذیر به حساب نمی‌آورند؛ لذا در جور و فساد غوطه‌ور اند؛ چون پیشاپیش نه خود را و نه دیگران را در مقام انسان صاحب حق و دارای کرامت نمی‌دانند. این درک تباه از خود و دیگری و حق، سبب شده که مجالی فراخ برای گسترش فساد عمومی در افغانستان گشوده آید. هستی ملی و روح تاریخی ما با اراده‌ای خستگی‌ناپذیر موفق شده که تمام قله‌های تابان و رتبه‌های درخشان فساد در سطح جهان را فتح و از آن خود سازد. اراده‌ی عمومی ما نه به سمت حق و قانون بل به سمت نقض قانون و ویرانی حق آن‌هم شتابان روان است. با تأسف، تا کنون نشانه‌ای دال بر تغییر مسیر اراده‌ی ملی ما مشاهده نشده که بتوان بدان امید بست. درک حق و اراده‌ی قانون‌گرایی بسی ضعیف و ناتوان است و نمی‌تواند در برابر دیوهای فساد و تباهی ایستادگی کند اما چاره‌ای از مبارزه‌ی مداوم نیست، مبارزه‌ای که در پناه چوکات قانون سنگر گرفته باشد و بکوشد از اشتراک در موج فساد دوری جوید و برای ساختن آینده‌ای پاک برزمد و از پا نیفتد. برای داشتن آینده‌ای که بر تهداب قانون، حق و عدالت ساخته و برپا شده باشد، باید تا پای جان کوشید و رزمید. نباید این «اکنون» حقارت‌بار و شرم‌آور را برای فرزندان نوربند و آیندگان دلبند خود به جای گذاشت. با این میراث نکبت، چگونه می‌توان به روی معصوم کودکان خود نگرست و آنان را با دنیایی آکنده از فساد و خشونت تنها گذاشت و آرام در گور خفت؟ پرتاب این اکنون شوم قابل تحمل و سزاوار انتقال نیست. یک نقطه‌عزیمت قابل توجه برای کردن و رهاشدن از بندهای اکنون همانا رسیدن به درک درستی از حق است، حقوقی که عصاره‌ی بهشتی آن در سیمای سند جهانی حقوق بشر متجلی شده است. این سند به‌طور فشرده همانا ابجد حق و حقوق بشری را آموزش می‌دهد.

گرچه ممکن است اشکالاتی بر سند جهانی حقوق بشر وارد باشد اما در ضرورت ترویج و تثبیت حقوق بشر در افغانستان جای هیچ شک و تردیدی وجود ندارد. بیراه نیست اگر گفته شود که تاریخ افغانستان تاریخ سلب حقوق انسانی است. حق در افغانستان امر همیشه پایمال شده است. تاریخ ما تاریخ کشتار حقوق است. جانداختن حق در چنین کشوری



افغانی از حقوق انسانی‌شان روی دیگر از خود بیگانگی آنان است. فرد بیگانه با حق در واقع بیگانه با خویش است. این بیگانگی هولناک و کشنده است. در همین راستا، معرفت به حقوق همانا بُعدی اساسی از معرفت نفس است و بدون آگاهی از حقوق نمی‌توان از معرفت نفس و فهم خود سخن گفت. علاوه بر این، حق چون امر بیگانه تلقی می‌شود، لذا ستیز با امر بیگانه و سرکوب امر غریب نه استئنا بل قاعده‌ی مناسبات حقوقی در سنت افغانی است. خطر دیگری که حقوق بشر در افغانستان را تهدید می‌کند، نگاه تجاری، پروژه‌ای و بیزنسی به حقوق بشر است. در جوامع فقیر که مردم دمداد با فقر و مرگ‌های جانکاه دست‌وپنجه نرم می‌کنند، غلبه‌ی چنین رویه‌ای یک امر طبیعی و رایج است اما مسأله این است که چگونه می‌توان از چنین خطرات و تهدیداتی فراتر رفت؟ باید به جد اندیشید. حقوق بشر مجموعه‌ای از حقوق بنیادین انسان است که در سرشت انسانی ریشه دارد و از بیرون به انسان هدیه داده نشده بل از درون وجود آدمی ناشی شده و مورد توافق و

حمایت بین‌المللی قرار گرفته است. به همین خاطر، هر بشری از حیث بشری‌بودنش واجد آن تلقی می‌شود. علاوه بر این، مهم‌ترین خصلت یا فصل ممیز حقوق بشر همانا «جهان‌شمولی» آن است. این جهان‌شمولیت و توافق عقلای جهان در باب حقوق انسانی دستاورد بزرگ جهان مدرن برای تاریخ انسانی است. جهان‌شمولی حقوق بشر یک امر عقلانی است و از تقدم فرد بر دولت حکایت می‌کند و به «معامله‌ناپذیری حقوق بشر» شهادت می‌دهد. حقوق بشر قابل معامله و مصالحه نیست؛ نه در مذاکرات صلح با طالبان، و نه در تطبیق قوانین داخلی. جهان‌شمولی حقوق بشر از تقدم حقوق بشر بر قوانین محلی و لذا تطبیق و عیارسازی قوانین محلی طبق قوانین حقوق بشری سخن می‌گوید؛ اما کشورهای اسلامی راه معکوس را می‌پیمایند و به دنبال محلی‌سازی امر جهانی اند. این یک چالش جدی برای حقوق بشر است که فصل ممیز آن را هدف گرفته است. به‌رحال، سند جهانی حقوق بشر همانا درک کهن از حق و حقوق را تغییر داده؛ و به همین میزان، مناسبات انسانی تازه‌ای را پی افکنده و امکان ساختن جهان جدیدی را به همراه آورده است. بصیرت و تدبیر کافی لازم است که خلقت این مناسبات و جهان نو را در دیار ما به درستی پیش ببرد.

در روزگاران گذشته، برخی حقوق اساساً جزو حق بشر تعریف نشده بود؛ لذا سلب آن‌ها از اساس، ظلم به حساب نمی‌آمد. شاهان ستمگر به‌رغم ستمگری‌های بسیار همچنان عادل تلقی می‌شدند. امروزه فهم بشر از حق عوض شده؛ فهم جدیدی پدید آمده که از مبنای مناسبات انسانی تازه‌ای خبر می‌آورد. خوشا به حال آنانی که به این دعوت لبیک می‌گویند. حداقل سه پیروزی بزرگ را برای حقوق بشر پرشمرده‌اند: اول در جبهه‌ی کهنه‌اندیشی که تصور و تصویر آنان از انسان و حق انسانی را به زمین کوبیده است؛ دوم رفع داغ بردگی؛ هیچ تمدنی قادر و موفق به لغو بردگی نشده. سند حقوق بشر در این راستا، سربلندتر از تمام تمدن‌های موجود ایستاده است. سوم نفوذ به حاکمیت انحصاری دولت‌های جبار. دولت‌ها موظف اند که حقوق اساسی بشر را رعایت کنند وگرنه حداقلش مورد ملامت وجدان جهانیان قرار می‌گیرند. انسان متعهد به حقوق بشر شریک این پیروزی‌های پرافتخار است.

اگر ما خواستار خلق یک جامعه و آینده‌ی بهتر هستیم، مبنای آن همین سند جهانی حقوق بشر است. این سند این قدرت را دارد که پایه‌ی یک فرهنگ نو واقع شود، تهدابی برای آینده‌ی انسانی. در این راستا و با توجه به این‌که به لحاظ حقوقی، سنت در برابر حقوق بشر سینه سپر کرده و بعضاً راه عناد می‌پوید، لذا برای دوری و پرهیز از برخوردهای زایل‌کننده‌ی نیروهای انسانی می‌توان سند حقوق بشر را به‌مثابه یک «سند اخلاقی» تلقی کرد و جا انداخت. اخلاقیات خود را بایست بر سند حقوق بشر بنا کرد. این سند از «احترامات بشری» سخن می‌گوید و حداقل‌های لازم الاجرای آن را یاد می‌دهد. احترامات بشری در تراز جهانی را باید از همین سند کوتاه اما محکم آموخت و مناسبات انسانی‌تری را رقم زد. آموزش حقوق بشر و التزام عملی به احترامات بشری باید معطوف به رهایی جامعه‌ی دربند خشونت باشد وگرنه غایت وجودی‌اش را از دست می‌دهد و ابزاری می‌شود، ابزاری برای پروژه، ابزاری برای سرکوب کشورهای مخالف، و غیره. سند جهانی حقوق بشر سند حداقل‌ها و ضروریات «احترامات بشری» را بیان می‌کند، احترامات لازم الاجرائی که تماماً از کرامت بشری برمی‌خیزد و قابل نادیده‌گیری و نقض نیست. سند حقوق بشر یک راه است، روشن‌ترین و کوتاه‌ترین راهی که ما را به سوی درک کرامت و فهم احترامات بشری هدایت می‌بخشد. این راه از پشتیبانی وجدان، عقل و توافق خردمندان جهان برخوردار است. این راه روشن به تأسیس و اعاده‌ی احترامات بشری کمک می‌کند. احترامات بشری و کرامت انسانی در افغانستان گرد و محو شده است. ضرورت اعاده‌ی آن بدیهی است. یک راه اعاده توسل به جبل متین حقوق بشر است، مجموعه حقوقی که خود بشر برای حفظ کرامت خویشتن تعریف و بر التزام بدان توافق و تعهد سپرده است. اعلامیه حقوق بشر متنی متین برای معرفت نفس یعنی فهم خود و درک احترامات بشری خویشتن است. این اعلامیه اساساً ابجد احترامات بشری را آموزش می‌دهد که بنی‌آدم با عمل بدان از کرامت بشری خود و احترامات انسانی دیگران محافظت می‌کند و به ساختن مناسبات انسانی‌تر یاری می‌رساند. کوتاه آمدن از این ابجد، دست‌برداشتن از الفبای انسانیت است. ابجد و الفبای انسانیت قابل معامله نیست. باشد تا بر اساس عمل به آموزه‌های حقوق بشر، زمین جای بهتری برای سکونت بنی‌آدم شود و بتوان افغانستان را به سرزمینی نیکو برای فرزندان‌مان بدل نمود. نقطه‌شروع رهایی و خلق دنیای بهتر و آینده‌ای خوب‌تر برای اولادمان همانا آغاز از ابجد احترامات بشری است. بایست این ابجد را به جد زیست.

جهان‌شمولی حقوق بشر و نقد نسبی‌باوری فرهنگی

✍ جواد دادگر



جهان‌شمولی، از ویژگی‌های مهم و ذاتی حقوق بشر معاصر است. این ویژگی بدان معنا است که همه انسان‌ها فارغ از این که تابع کدام فرهنگ و یا دین هستند و چه نژاد و ملیتی دارند، به صورت برابر و مساویانه، باید از حقوق بشر برخوردار باشند؛ زیرا انسان‌ها به رغم تفاوت‌های که در تعلقات فرهنگی و نژادی، سرزمینی، جنسی و همانند آن‌ها با یکدیگر دارند اما در کرامت و حیثیت ذاتی با هم برابرند. از این رو، جهان‌شمولی از ویژگی‌های اساسی و جدایی‌ناپذیر حقوق بشر است که در اسناد و معاهدات مختلف بین‌المللی بر آن تصریح و تأکید شده است. در واقع، این ویژگی حقوق بشر را در جایگاهی مجموعه حقوق یا هنجارهای های فرا فرهنگی که تمام انسان‌ها را برابر تعریف می‌کند و از کرامت و حیثیت یکسان برخوردار می‌شناسد، قرار می‌دهد. چنانکه ماده ۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر می‌دارد: «انسان‌ها ذاتاً حرمت و کرامت دارند و این کرامت ذاتی مبنای حقوق برابر آن‌ها است.» (مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۴۸). مطابق با این اصل و سایر اصول اعلامیه، تبعیض و اعمال هر نوع تمایز باتوجه به نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، عقیده مذهبی یا سیاسی، خاستگاه ملی یا اجتماعی، ثروت، ولادت و یا هر موقعیت دیگر در استفاده انسان از حقوق بشر، قابل قبول تلقی نمی‌شود. بنابراین، بر مبنای اسناد بین‌المللی، حقوق بنیادین بشر به همه انسان‌ها به طور یکسان و صرفاً به دلیل انسان بودن شان تعلق دارد که این امر باید از سوی حاکمیت‌های ملی و تمامی فرهنگ‌ها مورد توجه و احترام قرار گیرد.

با این وجود، ایده‌ی جهان‌شمولی حقوق بشر به رغم توسعه روز افزون، اما با چالش‌های دشواری نیز مواجه است. چنانچه منتقدان و نسبی‌گرایان فرهنگی، حقوق بشر جهان‌شمول را بر نمی‌تابند و به درک و تفسیر ارزش‌های مسلج در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، بر مبنای مناسبات فرهنگی مختلف تأکید می‌کنند. اعتقاد بر این‌که حقوق بشر به دلیل منشأ و خاستگاه فرهنگی خاصی که دارد، با ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی سایر جوامع بیگانه و لذا جهان‌شمول نیست، در واقع استدلال مربوط به منتقدان حقوق بشر و نسبی‌گرایان فرهنگی است.

مدعای اصلی مخالفان جهان‌شمولی حقوق بشر این است که: هر جامعه‌ای متناسب به ساختارها و زیست بوم حیات اجتماعی خویش، نظام فرهنگی (باورها، ارزش‌ها و اعتقادات) خاص خود را دارد. از این رو هیچ فرهنگی نسبت به فرهنگ دیگر برتری ندارد و تأکید بر جهان‌شمولی حقوق بشر در واقع ترجیح دادن یک فرهنگ نسبت به فرهنگ دیگر است. نسبی‌گرایان فرهنگی تأکید می‌کنند که دفاع از جهان‌شمولی حقوق بشر حمایت از نوعی سلطه‌گری فرهنگی است که نتیجه آن از بین بردن زمینه تسامح، رواداری و احترام متقابل میان فرهنگ‌های مختلف جهان است.

در مجموع نسبی‌گرایان باورن معتقدند که حقوق بشر نسبی است و تفسیر هنجارها و ارزش‌های حقوق بشر تابع ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی و منطقه‌ای هر ملت- دولت است یعنی هر ملت- دولت می‌تواند مواد حقوق بشر را بر اساس شرایط کشور و فرهنگ خود تفسیر نماید. (ذاکریان، ۱۳۸۸: ۵۵)

بر اساس نگاه نسبی‌گرایان فرهنگی هیچ راهی برای ایجاد تفاهم و آشتی بر سر هنجارها و ارزش‌های مشترک انسانی وجود ندارد و هر آنچه در درون یک فرهنگ اتفاق می‌افتد در جای خود صحیح است و موجه. در حالیکه ضمن احترام به اصل تنوع و گوناگونی فرهنگی، می‌توان مبنای عقلانی و خرد پسندی برای گفتگو و تفاهم جهانی در مورد ارزش‌ها و هنجارهای مشترک نیز قایل شد. مهم نیست که ارزش‌ها و اصول حقوق بشر در چه زمینه و بستر فرهنگی شکل گرفته و رسمیت پیدا کرده است؛ بلکه مهم این است که حقوق بشر مجموعه هنجارهای انسانی است که در بسیاری از فرهنگ‌های دنیا ریشه. چنانکه بخش مهمی از ارزش‌های انسانی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر اسناد بین‌المللی، در بسیاری از فرهنگ‌های غیر غربی سابقه دارد. در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است که مبنای حقوق بشر بر اساس کرامت انسانی بنا شده است و کرامت انسان از آن دسته مفاهیم مشترک میان ادیان و فرهنگ‌های مختلف دنیا است. زیرا فرهنگ‌ها و ادیان مختلف، همگی ارج ویژه‌ای برای انسان در نظر می‌گیرند. به عنوان نمونه، اسلام انسان را خلیفه خدا بر روی زمین می‌داند و قرآن می‌فرماید: «ما بنی آدم را کرامت بخشیدیم» (سوره اسراء، آیه ۷۰)

از سوی دیگر، طرفداران جهانی‌شمولی حقوق بشر هرگز به دنبال سلطه فرهنگی و نادیده گرفتن آداب و رسوم پسندیده جوامع نیست بلکه از رعایت هنجارها و ارزش‌های حقوق بشر به مثابه تنها امکان رهایی انسان از ناروایی‌ها، ظلم، ستم و حق تلفی حمایت می‌کنند. در واقع، «حقوق بشر حاصل آگاهی تاریخی و عقلانیت بشر است که برای



تعدد فرهنگی و نسبی‌ت فرهنگی که از سوی برخی از دولتمردان کشورهای ناقض حقوق بشر مطرح می‌شود، در واقع چیزی نیست جز سرپوشی بر اعمال مستبدانه و غیر انسانی آن‌ها نسبت به شهروندان‌شان. در این ارتباط اظهار نظر کوفی عنان دبیر کل پیشین سازمان ملل متحد آموزنده است، وی می‌گوید: «هرگز مردم نبوده‌اند که جهانی شدن حقوق بشر را زیر سوال برده باشند، مردم نبوده‌اند که حقوق بشر را به عنوان سوء استفاده غرب یا شمال تلقی کرده باشند، اغلب رهبران سیاسی بوده‌اند که این گونه رفتار کرده‌اند.»

جلوگیری از پایداری حیثیت انسانی و محدود ساختن جنگ‌ها و خونریزی‌ها و ستم‌ها و رسیدن به یک زندگی مدنی، عادلانه و صلح آمیز، رسمیت یافته است. به عبارت دیگر، حقوق بشر پاسخی است به درد‌های که معنای مطلق دارند و مقید به فرهنگ خاصی نیستند: قتل عام قتل عام است، شکنجه شکنجه است، آدم کشی آدم کشی است.» (نیکفر، ۱۳۸۳: ۹)

افزون بر این، طرفداران جهان‌شمولی حقوق بشر، هرگز از جهان‌شمولی تمام آداب و رسوم و ارزش‌ها و باورها سخن نمی‌گویند، بلکه از تعداد معدودی از هنجارهای اجتماعی که همانا هنجارهای بنیادین حقوق بشری است سخن می‌گویند. پذیرش برخی ارزش‌های اساسی مشترک به معنای انکار اصل تنوع فرهنگی نیست، زیرا به رغم تنوع و گوناگونی فرهنگی پاره‌ای از اصول اساسی و مشترکی وجود دارد که بر اساس طبیعت آدمی، مبنای آداب و رسوم مختلف مردم از یک فرهنگ تا فرهنگ دیگر است.

لذا حمایت از جهان‌شمولی و گسترش هنجارهای بنیادین بشر رویکردی انکار آمیز نسبت به تمامی ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی جوامع نیست؛ بلکه سخن از هنجارهای مشترک بشری است که تمام فرهنگ‌ها باور دارند. اگر این پرسش مطرح شود که فهرست مشترک هنجاری و ارزشی فرهنگ‌های گوناگون کدام است در پاسخ فهرست حقوق بنیادین انسانی ارائه می‌شود که در اسناد و معاهدات بین‌المللی حقوق بشر تضمین شده است.

بنابراین، تعدد فرهنگی و نسبی‌ت فرهنگی که از سوی برخی از دولتمردان کشورهای ناقض حقوق بشر مطرح می‌شود، در واقع چیزی نیست جز سرپوشی بر اعمال مستبدانه و غیر انسانی آن‌ها نسبت به شهروندان‌شان. در این ارتباط اظهار نظر کوفی عنان دبیر کل پیشین سازمان ملل متحد آموزنده است، وی می‌گوید: «هرگز مردم نبوده‌اند که جهانی شدن حقوق بشر را زیر سوال برده باشند، مردم نبوده‌اند که حقوق بشر را به عنوان سوء استفاده غرب یا شمال تلقی کرده باشند، اغلب رهبران سیاسی بوده‌اند که این گونه رفتار کرده‌اند.» (تاموشات، ۱۳۸۶: ۱۷۸)

باتوجه به آنچه مطرح شد می‌توان گفت که به رغم انتقادات گسترده نسبی‌ت باورن فرهنگی اما اندیشه‌ی حقوق بشر راه خود را در درون تمامی فرهنگ‌های زنده دنیا باز کرده و به این ترتیب، ما عملاً شاهد گسترش یک فرهنگ جهانی حقوق بشر و نفوذ آن به دور دست‌ترین مناطق دنیا هستیم. چنانچه؛ هنجارها و اصول مندرج در اسناد بین‌المللی حقوق بشر به صورت روز افزون مورد تأکید قرار می‌گیرند، قوانین مربوط به حقوق بشر بیشتر توسعه پیدا کرده و به تبع آن، حاکمیت و نظام حقوق داخلی کشورها در معرض باز ارزیابی قرار گرفته است تا با ارزش‌ها و معیارهای حقوق بشر سازگار تر گردد. این امر نشان دهنده‌ی آن است که استدلال نسبی‌ت باورن فرهنگی هر روز کم‌رنگ تر و مقبولیت جهان‌شمولی حقوق بشر بیشتر و اجتناب ناپذیر تر می‌گردد. با این وجود ممکن است اجرای هنجارها و اصول مندرج در اسناد بین‌المللی حقوق بشر را برای مدت‌ها به تأخیر انداخت و نقض آن را به دلایلی که مطرح شد توجیه کرد اما سرانجام راهی جز پذیرش آن وجود ندارد زیرا حقوق بشر معیار مشروعیت بخش نظام‌های سیاسی و رعایت آن متضمن خوشبختی و سعادت انسان‌ها می‌باشد.

منابع:

۱. تاموشات، کریستیان. (۱۳۸۶). حقوق بشر. (دکتر حسین شریفی طراز کوهی، مترجم). تهران: بنیاد حقوقی میزان.
۲. ذاکریان، دکتر مهدی. (۱۳۸۸). مفاهیم کلیدی حقوق بشر بین‌المللی (چاپ دوم). تهران: بنیاد حقوقی میزان.
۳. مجمع عمومی سازمان ملل متحد. (۱۹۴۸). اعلامیه جهانی حقوق بشر. کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان.
۴. نیکفر، رضا. (۱۳۸۳). حقوق بشر و مسأله نسبی‌ت باوری فرهنگی.

مسئولیت دولتها در تأمین حقوق بشری شهروندان



اسماعیل ذکی

صرف نظر از بحث های فلسفی و تیوریک حقوق بشر؛ که بیشتر در قالب چهار مکتب فکری مطرح گردیده، حقوق بشر در سطح جهان بعنوان یک مسئله و موضوع مهم و اساسی در جوامع بشری و نظام های سیاسی مطرح بوده و بخصوص پس از دو جنگ جهانی که جان نزدیک به ۱۰۰ میلیون انسانها را گرفت و فاجعه بزرگی تاریخی نقض حقوق بشری را در جامعه انسانی بوجود آورد، یکی از دغدغه های جامعه بین المللی بخصوص نهاد نو تشکیل سازمان ملل متحد گردید. برای جلوگیری از نقض فاحش حقوق بشر در آینده های جامعه بشری، با تلاش پژوهشگران حقوق بشر از مکتب ها، باورها و ادیان مختلف اعلامیه جهانی حقوق بشر پس از سه سال تحقیق و پژوهش در دهم دسامبر ۱۹۴۸ توسط سازمان ملل متحد به تصویب رسید.

در نیمه قرن بیستم تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، دست آوردی بزرگی برای جامعه بین المللی بخصوص سازمان ملل متحد بود که کشورهای عضو آن را به تصویب رساند. در این اعلامیه حقوق و کرامت ذاتی انسانها به دور از تبعیض و برتری جوییهای نژادی، زبانی، جنسیتی، دینی و اعتقادی برسمیت شناخته شد. در حالیکه قبل از آن عملاً بر تری جوییهای نژادی و اعتقادی باعث جنگ های زیادی در عرصه بین المللی گردیده بود. حتی بعد از این اعلامیه هم در کشورهای به ظاهر مترقی و حامی حقوق بشر بعضی از شهروندان آنها به خاطر تعلقات نژادی، جنسیتی و اعتقادی از حقوق انسانی خویش در خیلی موارد بخصوص حقوق مدنی و سیاسی محروم بوده اند، که با مبارزات پیگیر مدافعان حقوق بشر، توانستند جایگاه انسانی خود را در قوانین این کشورها احراز کنند.

به اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر، تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از نظر کرامت و حقوق باهم برابر اند. در ماده ۱ این اعلامیه آمده است: «تمام انبای بشر آزاد زاده شده و در کرامت و حقوق باهم برابرند. عقلانیت و وجدان برای آنها ارزانی شده، و لازم است تا با یکدیگر عادلانه و برادرانه رفتار کنند». در ماده دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز، به برابری

انسانها و منع هر نوع اعمال تبعیض تأکید گردیده و آمده است: «همه انسانها بدون هیچ تمایزی از هر نوع که باشد، اعم از نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی و یا هر عقیده دیگری، خاستگاه اجتماعی و ملی (وضعیت) دارایی (محل) تولد یا در هر جایگاهی که باشند، سزاوار تمامی حقوق و آزادیهای مطرح در این اعلامیه اند. به علاوه، میان انسانها بر اساس جایگاه سیاسی، قلمرو قضایی و وضعیت بین المللی مملکت یا سرزمینی که فرد به آن تعلق دارد، فارغ از اینکه سرزمینی وی مستقل، تحت قیومیت، غیر خود مختار و یا تحت هرگونه محدودیت در حق حاکمیت خود باشد، هیچ تمایزی وجود ندارد». البته نکته اخیر تذکر یافته در ماده دوم اعلامیه جهانی حقوق بشر در مورد سرزمین های تحت قیومیت فعلاً موضوعیت نداشته و دیگر سرزمینی در جهان و جامعه بین المللی، زیر عنوان تحت قیومیت وجود ندارد. اما با توجه به زمان تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر چنین موارد و سرزمین های وجود داشت که آخرین سرزمین در سال ۱۹۹۷ استقلال خود را باز یافت. بحث دیگری که در مورد اعلامیه جهانی حقوق بشر بوده اینست که آیا این اعلامیه جنبه الزامی داشته یا صرفاً جنبه اعلامی و اخلاقی دارد؟ در مورد الزام آور بودن اعلامیه جهانی حقوق بشر بین پژوهشگران حقوق، اختلاف نظر وجود دارد.

مفاد این اعلامیه از نظر بسیاری از پژوهشگران الزام آور بوده و از اعتبار حقوق بین الملل بر خوردار است، زیرا به صورت گسترده پذیرفته شده و برای سنجش رفتار کشورها به کار می رود. کشورهای تازه استقلال یافته زیادی به مفاد این اعلامیه جهانی استناد کرده و آن را در قوانین بنیادی یا قانون اساسی خود گنجانده اند.

به اعتقادی بسیاری، این اعلامیه گرچه یک سند الزام آور حقوقی نیست، اما این بحث مطرح شده است که قواعد مندرج در آن، خلصت قواعد عرفی حقوق بین الملل را دارند. البته عده معتقدند که تمام حقوق مندرج در اعلامیه جزء عرف بین المللی نیستند. تصامیمی که (بر اساس آن عرفی بودن یا نبودن یک حق را مشخص می کند) باید بر اساس تحلیل موقعیتی باشد که حق در آن مطرح شده است. هم چنین اعلامیه جهانی حقوق بشر عبارت حقوق بشر را که در

پروندهای در باب حقوق بشر

دو هفته نامه سبای خرد

شنبه ۲۱ جدی ۱۳۹۸ * سال دوم * شماره هجدهم

۴



شده در سال ۱۹۸۳ کنوانسیون حقوق مدنی- سیاسی و کنوانسیون حقوق اقتصادی اجتماعی و فرهنگی می باشد. در ماده هفت قانون اساسی در مورد تعهد دولت افغانستان نسبت به قوانین بین المللی آمده است: «دولت منشور سازمان ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاق های بین المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می کند» بر اساس این ماده قانونی، دولت افغانستان مکلفیت دارد تا مواد و مفاد منشور سازمان ملل متحد، مواد کنوانسیون های بین المللی که دولت افغانستان به آنها ملحق شده و مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت و قوانین داخلی خود را بر اساس آن عیار سازد.

هم چنین دولت افغانستان طبق مواد فصل دوم قانون اساسی کشور، به رعایت حقوق فردی شهروندان مکلف است تا زمینه هر نوع تبعیض بین شهروندان را برچیده و ساکنین این کشور اعم از زن و مرد در برابر قانون حقوق و جایب مساوی بر خوردار گردند. آزادی و کرامت انسان از تعرض بوده و دولت به احترام و حمایت از آزادی و کرامت انسان مکلف می باشند. هر شهروند حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشته و تصویر یا وسایل دیگر اظهار نماید. و نیز حق دارند به منظور تأمین مقاصد مادی و یا معنوی، مطابق به احکام قانون، جمعیت ها تأسیس نمایند. بر اساس مواد این فصل قانون اساسی، دولت مکلف است تا زمینه برخورداری از آزادیهای فردی و جمعی را فراهم نموده و زمینه های اعمال سیاست های تبعیض آمیز و تفوق طلبی های بر تری جویانه نژادی، ستمی، زبانی، مذهبی، جنسیتی و... را از میان بردارد.

دولت افغانستان بر بنیاد ماده ششم قانون اساسی کشور مکلف است تا زمینه ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی و اساس عدالت اجتماعی، کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تأمین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه مناطق کشور را فراهم نماید. و هم چنین بر مبنای ماده چهارده هم قانون اساسی دولت مکلف به بهبود شرایط اقتصادی، اجتماعی و و معیشتی شهروندان می باشد.

بر اساس این مکلفیت های قانونی دولت افغانستان باید زمینه بهره مندی از حقوق مدنی- سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شهروندان را تأمین نموده و زمینه های شغلی، فعالیت های اقتصادی و... را برای همه شهروندان به طور مساوی، فراهم سازد. متأسفانه حکومت های افغانستان اما تاکنون در این زمینه ها موفق نبوده و نتوانسته حقوق بشری شهروندان را تأمین و از تبعیض و نابرابری و بی عدالتی در دسترسی شهروندان به منابع، جلوگیری کنند. در خیلی موارد سیاست ها و عملکرد های دولت مداران افغانستان، خود باعث نابرابری و تبعیض بوده که عدم انکشاف متوازن، عدم توازن اختصاص بودجه های ملی در سطح ولایات خود بیانگر این واقعیت تلخ نقض حقوق بشری شهروندان توسط کارگزاران دولت می باشد.

قواعد مربوط به حقوق بشر در منشور ملل متحد موجود است، تعریف (و تشریح) می کند. از این قواعد می توان به بند ۳ ماده ۱ و مواد ۵۵ و ۵۶ (منشور ملل متحد) که به عنوان قواعد انکار ناپذیر بین المللی تشخیص داده شده اند، اشاره کرد. در نتیجه می توان گفت اعلامیه جهانی حقوق بشر نشان از اجماع جهانی بر حقوق بشر داشته و بیان می دارد که بشر متدمن امروز حقوق بشر را به عنوان اصل اخلاقی و رفتاری و هنجار حقوقی پذیرفته و بر اساس آن عمل می کند.

جامعه بین المللی و سازمان ملل متحد، راهکار دیگری را در راستای الزامیت دولت های عضو برای رعایت و تأمین حقوق بشری شهروندان کشورها، روی دست گرفت و طرح تصویب میثاق های بین المللی را پی ریزی کرد. که پس از تقریباً دو دهه در سال ۱۹۶۶ کنوانسیون حقوق مدنی- سیاسی و کنوانسیون حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید. و پس از ۱۰ سال دیگر در سال ۱۹۷۶ کنوانسیون ها اجرایی گردید. البته دیگاه متفاوتی قدرت های بزرگ جهانی اتحاد جماهیر شوروی وقت و ایالات متحده آمریکا، که متأثر از برداشت لبرالیستی و سوسیالیستی از حقوق بشر بود، باعث تأخیر در تصویب این میثاق ها گردید.

درکنار این میثاق های بین المللی، قراردادهای و میثاق های دیگری در زمینه حقوق بشر به امضا و تصویب دولت ها رسیده اند از جمله: کنوانسیون منع مجازات کشتار جمعی دسته جمعی (جنوساید) ۱۹۴۸، کنوانسیون بین المللی محو هر نوع تبعیض نژادی ۱۹۶۸، کنوانسیون مقابله با شکنجه، رفتار و مجازات های خشن و غیر انسانی ۱۹۶۹، کنوانسیون بین المللی منع مجازات جرم نژاد پرستی آپارتاید ۱۹۶۷، کنوانسیون محو هر نوع تبعیض و نابرابری علیه زنان ۱۹۸۷، کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹، کنوانسیون بین المللی حمایت از حقوق همه کارگران مهاجر و اعضای خانواده های شان در سال ۱۹۹۰، کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت ۲۰۰۶، و در نهایت کنوانسیون حمایت از ناپدید شده گان اجباری از جمله آن کنوانسیون ها است.

مواد و مفاد این کنوانسیون ها برگرفته از ماده های اعلامیه جهانی حقوق بشر بوده که در قالب این میثاق های بین المللی ضمانت اجرایی پیدا می کنند. دولت ها مکلف اند که بعد از الحاق و پیوستن به این میثاق ها، هر چهار سال گزارشی از کارکرد های عملی خود نسبت به اجرایی کردن مفاد کنوانسیون ها به کمیته های مخصوص در ترکیب سازمان ملل متحد گزارش ارایه نموده و هم چنین از گنجانیدن مفاد آنها در قوانین ملی خود اطمینان داده و آن را عملی سازند.

تعهدات حقوق بشری دولت افغانستان در قوانین بین المللی و ملی

دولت افغانستان به اکثر کنوانسیون های بین المللی ملحق شده و به متعهد به اجرایی شدن آن است. او این کنوانسیون هایی را که دولت افغانستان به آن ملحق



علی فیاضی

حقوق، ادعاهای توجیه شده یا توجیه پذیر از طرف دارنده یا حامل حقی نسبت به مخاطب خود بر پایه ی مبانی حقوقی است. در مناسبات حقوقی، مبانی حقوقی، سرچشمه ی ادعاهای حقوقی می‌باشند. حقوق قانونی ادعاهایی شکایت پذیر در چارچوب قوانین یک کشور هستند که خدشه دار کردن آنها می‌تواند با اقدامات تنبیهی ارگانهای دولتی روبرو گردد. حقوق قانونی از همه‌ی اعضای یک جامعه ی معین، رعایت و فرمانبري می‌طلبند.

اما حقوق اخلاقی بر خلاف حقوق قانونی، ادعاهایی بر پایه ی مبانی صرفاً « اخلاقی و مدعی اعتباری جهانشمول هستند. به عبارت دیگر، حقوق اخلاقی برای همه ی انسانها تعهد و الزام به همراه می‌آورند. حق، با احترام به خویشتن در پیوند است، چرا که آدمی به واسطه ی آن، احترام نسبت به اراده ی خویشتن را مدعی می‌شود. حقوق اخلاقی، چنین ادعایی را از همگان در مقابل همگان انتظار دارند. (مانند احترام برابر برای همگان)

حقوق بشر، زیر مجموعه ای از حقوق اخلاقی است. حقوق بشر جزو حقوق عمومی به حساب می‌آید که انسان به مثابه انسان از آن برخوردار است. این حقوق مانند حقوق موضوعه، لزوماً « در ارتباط با مناسبات اجتماعی میان انسانها قرار ندارد. جایگاه حقوق بشر مستقل از کنشها و قراردادهای در مناسبات اجتماعی است. حقوق بشر را نمی‌توان از هیچ انسانی دریغ کرد و بنابراین یکی از اصلهای عمومی آن این است که هر انسانی حق دارد مانند همه ی انسانهای دیگر از احترام برابر برخوردار باشد، چرا که جزو خانواده ی بزرگ بشری محسوب می‌شود.

شاید بتوان گفت که حقوق بشر نیز مانند سایر حقوق، حقوقی اعطا شده است، اما نه از طرف ذاتی مافوق طبیعی یا اخلاقی، بلکه نهادی که آن را اعطا می‌کند خود انسان است. این خود ما هستیم که خود را تحت اخلاق احترام برابر و جهانشمول قرار می‌دهیم. این «جبر» اخلاقی ماست که شالوده ی حقوق بشر را می‌ریزد. حقوق بشر ادعاهایی معین و از منظر اخلاقی موجه نسبت به چیزی است که نمی‌توان آن را از هیچ انسانی دریغ ورزید. خدشه دار کردن این اصل، از منظر عقلانی توجیه پذیر نیست.

حقوق بشر بر پایه ی اخلاقی جهانشمول و یکسان در مورد احترام برابر استوار است. به این معنا باید هر انسانی را از جایگاهی بیطرفانه به مثابه فردی برابر و خودمختار به رسمیت شناخت. انسانها از این حق اخلاقی برخوردارند که با آنها با احترام رفتار شود. موضوع احترام متقابل و برابر، چیزی جز خودمختاری یا خودآیینی فرد نیست.

امروزه هر اندیشه ی سیاسی که ادعایی معقول بودن داشته باشد، نمی‌تواند آغاز ی خود را بر تصور برابری میان انسانها قرار نهد. در عصری که دریافتهای متافیزیکی، دینی و سنتی اعتبار خود را در این زمینه از دست داده اند، غیرممکن است که بتوان بدون به رسمیت شناختن امر برابری میان انسانها، به توافقی در خواسته های مشترک سیاسی دست یافت.

هنجارها و حقوق عمومی تنها زمانی از منظر اخلاقی مستدل هستند که از طرفی بصورت متقابل توجیه پذیر باشند، یعنی از فردی نسبت به فرد دیگر چیز بیشتری مطالبه نکنند، و از طرف دیگر از عمومیت برخوردار باشند، یعنی مورد پذیرش عموم واقع گردند. احترامی را که انسانها بصورت متقابل مدیون یکدیگرند، احترام به خودمختاری فرد را طلب می‌کند. این امر به مثابه مشروعیت اخلاقی، در خودمختاری فرد آن نهادی را می‌بیند که در مقابل آن قاعده ها، هنجارها و حقوق عمومی نیازمند توجیه هستند. تنها چنین قواعدی می‌توانند از منظر مشروعیت و حقانیت معتبر باشند.

اما موضوع به اینجا خاتمه نمی‌یابد. حقوق بشر به مثابه فراخوانی خطاب به فاعل اخلاقی، باید از حقوق اخلاقی صرف به حقوق موضوعه و قانونی فرارود و در یک دولت حقوقی نهادینه شود، بصورتی که خدشه دار کردن آن با تنبیهات متکی بر ابزار جبر دولتی روبرو گردد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که حقوق بشر تنها می‌تواند در آن نظامهای سیاسی متحقق گردد و پاسداری شود که بر مدار قانون می‌چرخند و از حقانیت برخوردارند.

افزون بر آن، فروکاستن حقوق بشر به اخلاق صرف نیز درست نیست، چرا که این حقوق فقط با ارزشگذاری اخلاقی در مورد کنشهای داوطلبانه ی فردی سروکار ندارد که هر کس خود جداگانه درباره اش تصمیم بگیرد و مسئول آن باشد. حقوق بشر بیشتر در زمینه ی یک آموزه ی ویژه ی عدالت قابل فهم است که نظم بنیادین جامعه، یعنی نهادهای گوهرین آن و بویژه قانون اساسی و مناسبات اجتماعی و اقتصادی را موضوعیت می‌بخشد. در رابطه با چنین نظم بنیادینی، برای هر فرد تنها سهم کوچکی در مسئولیت اخلاقی شخصی و میدان تنگی برای هدایت و مانور باقی می‌ماند. با این حال همه ی افراد در کل خود دارای یک مسئولیت جمعی اخلاقی هستند. برای پاسخ مناسب به چنین مسئولیتی، به نهادهای دادگستر در یک نظم بنیادین دولتی و سیاسی نیاز است. و این همان استدلال گوهرین اخلاقی یا عدالتخواهانه برای تثبیت نهادها و ساختارهای اساسی دولتی برای جوامع سیاسی است.

در دولتهای مدرن دموکراتیک، نهادها با میانجی حقوق موضوعه هدایت می‌شوند. هنگامی که در روند قانونگذاری، حقوق اساسی با الهام از حقوق بشر تدوین می‌گردد، ما همزمان با روند تبدیل حقوق اخلاقی به حقوق قانونی دولتی روبرو هستیم. به این ترتیب، از نظر مفهومی عنصر تازه ای وارد مناسبات حقوقی می‌گردد که معنای آن چنین است: از حق قانونی برخوردار بودن، همواره به این معناست که ادعایی مؤثر و قابل اجرا برای پاسداری از این حق مطرح است. در همین سطح دولتی است که عنوان حقوقی دادخواهانه پیگیری شود. در اینجا است که حقوق بشر به حقوق اساسی تبدیل و تضمین می‌گردد. البته این امر به معنای آن نیست که از آن پس دیگر حقوق بشر هرگز نقض نمی‌شود، بلکه صحبت از سازوکارهایی است که در مقیاسی خردگرایانه بطور مؤثر زمینه ای فراهم می‌آورد که افراد بتوانند به حق بشری خود برسند.

بنا بر ملاحظات فوق می‌توان گفت که حقوق بشر صرفاً « از جنبه ی مبانی تاریخی خود نیست که دولتهای حقوقی را مخاطب قرار می‌دهد، بلکه از این جنبه که برای انسانها این ضمانت کانونی را فراهم می‌آورد تا آن را از مطالبات اخلاقی انتزاعی، به ادعاهای مشخص حقوقی تبدیل سازند.

باید به نکته‌ی دیگری نیز اشاره کرد و آن این است که حق موضوعه نیز باید از نظر اخلاقی مشروع باشد. به عبارت دیگر، ادعاهای موجه افراد برای احترام برابر، اجازه ندارد خدشه‌دار شود. بنابراین هر جبر حقوقی باید بصورت متقابل و عمومی قابل توجیه و پیروی از آن ناشی از بصیرت افراد باشد. یک همبود انسانی تنها هنگامی دارای یک نظام بنیادین عادلانه است که هدف آن عمدتاً « تثبیت مناسباتی عادلانه باشد. به این اعتبار، تثبیت حقوق بشر به مثابه هسته‌ی مرکزی حقوق قضایی، باید یکی از هدفهای اساسی دولت باشد. البته معنای این سخن آن نیست که همه‌ی حقوق معتبر باید تبدیل به حقوقی اخلاقی شوند، بلکه اینست که برای توجیه حقوق بشر و هسته‌ی اخلاقی و انتزاعی آن که باید در حقوق اساسی مشخص و نهادینه شود، استدلالهای اخلاقی ضروری است.

در قوانین اساسی کشورهای دموکراتیک، همین حقوق بشر بنیادین است که صورت حقوق اساسی را به خود می‌گیرد. حقوق بشر، چارچوب میدان بازی برای تصمیمات مشروع دموکراتیک را ترسیم می‌کند. در همین چارچوب هنجاری است که روندهای دموکراتیک از طرفی قادر می‌شوند تفسیرهای ضرور حقوقی و مشخص کردن حقوق بشر را عملی سازند و از طرف دیگر، بر پایه ی معیارهای عملی و اخلاقی، نظام سیاسی را نهادینه و تنظیم کنند. قوانین و برنامه ها تنها هنگامی به مفهوم حقوق بشری عادلانه هستند که در چنین چارچوبی قرار گیرند و بر پشتوانه ی یک قانون اساسی عادلانه متکی باشند. بدینسان حاکمیت سیاسی از طریق حقوق اساسی مدون در قانون اساسی و این دومی از طریق خصلت اخلاقی حقوق بشر، بصورتی هنجاری محدود شده است.

حقوق بشر با خود وظایف اخلاقی دیگری نیز به همراه می‌آورد. از جمله اینکه انسانها را موظف می‌سازد تا به یاری کسانی برخیزند که علیرغم پاسداری دولتی، در حق آنان از طریق گونه ای حق کثی ظلم شده است. این وظیفه ی به یاری دیگران برخاستن، متوجه همه افراد به مثابه اعضای یک همبود اخلاقی است و از آنان می‌طلبد تا به مثابه شهروند جهانی یا «جهانوند»، از طریق ایجاد نهادهایی، اینگونه حق کثی ها را بطور مؤثر مانع شوند. چنین نهادهایی می‌توانند صورتهای گوناگونی به خود گیرند. مثلاً، از طریق تغییر نهادهای درون دولتی، برای عادلانه تر کردن آنها و پاسداری از موازین حقوق بشری. در چنین موردی، افکار عمومی جهان، سازمانهای بین المللی مانند سازمان ملل و زیرنهادهای آن، دادگاههای بین المللی و جامعه های مدنی فراگیر، نخستین مخاطبین چنین مطالباتی هستند.

اگر چنین نهادهای درون دولتی به سرعت قابل تحقق نباشند، دولتهای دیگر جهان باید سریعاً « به یاری قربانیان بشتابند و از طریق کمک و حمایت (مانند پناهندگی و غیره) آنان را در پناه خود گیرند. چنین کمکیایی بویژه در زمانی که حق بشری شهروندان کشوری از طریق کشور متجاوز نقض می‌گردد، از اهمیت زیادی برخوردار است. در اینگونه موارد باید تلاش کرد تا صلح میان دو کشور متخاصم هر چه زودتر دوباره برقرار گردد. چرا که تجربه ی تاریخی می‌آموزد که حقوق بشر در شرایط جنگی میان دولتها، از هر زمان دیگر آسیب پذیرتر است



اعتبار اخلاق حقوق بشر به چه معناست؟

ورتو میبینی که پایت بسته اند
بر تو سرهنگان شه بنشسته اند
پس تو سرهنگی نکن با عاجزان
زانکه نبود طبع و خوی عاجز آن
در هر آن کار پیمیل استت بدان
قدرت خود را همی بینی عیان
درهرآن کاری که میلت نیست وخواست
اندرآن جبری شدن کین از خداست

مولوی ، جلال الدین محمد . (۱۳۸۶) . مثنوی معنوی به تصحیح رینولدا
. نیکسون چاپ چهارم : تهران، ص ۳۲

احترام به سفیر: احترام به سفیر و دوری از مجازات‌های خودسرانه، مجازات‌های خشن و شکنجه، امروز عقل انسان نمی‌پذیرد که بدون حکم دادگاه صالحه و بدون امکان دفاع متهم، بتوان افرادی را مجازات کرد. جهان امروز هرگونه اعمال شکنجه برای گرفتن اطلاعات یا شکستن مقاومت زندانی ممنوع می‌شمارد و به پیک ها و سفرا حقوق ویژه قایل است مولانا درمورد احترام به فرستاده دیگران چه میگوید: آمدن رسول روم تا امیرامومنین عمر رض و دیدن او کرامت عمر

تا عمر آمد زقیصر یک رسول
در مدینه از بیابان نغول
گفت کو قصر خلیفا ای حشم
تا من اسپ و رخس را آنجا کشم
قوم گفتندش که او را قصر نیست
مر عمر را قصر جان روشنست
گر چه از میری ورا آوازه ایست
هم چو درویشان مر او را کازه ایست
چون رسول روم این الفاظ تر
در سماع آورد شد مشتاق تر
دیدار با جستن عمر گماشت
رخت را و اسپ را ضایع گذاشت
دید اعرابی زنی او را دخیل
گفت عمر نک بزیر آن نخیل
زیر خرما بن ز خلقان و جدا
زیر سایه خفته بین سایه خدا
آمدو آنجا و از دور ایستاد
مر عمر را دید در لرز او افتاد
هیبتی زان خفته آمد بر رسول
حالت خوش کرد در جانش نزول
گفت با خود من شهان رادیده ام
پیش سلطانان مه و بگزیده ام
از شهان هیبت و ترسی نبود
هیبت این مرد هوشم را ربود
بی سلیح این خفته بر زمین
من به هفت اندام لرزان چیست این
کرد خدمت مر عمر و سلام
گفت پیغمبر سلام آنگه کلام
پس علیکش گفت او را پیش خواند
ایمنش کرد و پیش خود نشانند
از منازل های جانش یاد داد
وز سفرهای روانش یاد داد
آن دل از جا رفته دل شاد کرد
خاطر ویرانش را آباد کرد
مرد گفتش ای امیرالمومنین
جان زیلاا چون بیامد بر زمین
مرغ بیاندازه چون شد درقفس
گفت حق برجان فسون خواندو قصص
گفت درگوش گل خندانش کرد
گفت با سنگ و عقیق کانش کرد
گفت باجسم آیتی تا جان شد او
گفت با خورشید تا زرخشان شد او

مولوی ، جلال الدین محمد . (۱۳۸۶) . مثنوی معنوی به تصحیح
رینولدا . نیکسون چاپ چهارم : تهران، ص ۶۸

عدالت و دوری از تبعیض: بزرگان دین همواره برای ایجاد نظم و تربیت در امور اجتماعی و ایجاد همدلی عدالت را حتی درمورد دشمنان شان اجرا میکردند بهترین الگوی مولوی در بخش عدالت در شرایط جنگی، عدالت و مهرورزی امام علی (ع) با عمرو بن عبدود است که باز خوانی می‌کنیم.

از علی آموز اخلاص عمل
شیر حق را دان مطهر از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت
زود شمشیری بر آورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی
افتخار هر نبی وهر ولی
او خدودز بر رخ که روی ماه
سجده آرد پیش اودرسجده گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی
کرد او اندر غزایش کاهلی
گشت حیران آن مبارز زان عمل
وز نمودن عفو ورحمت بی محل
گفت بر من تیغ تیز افراشتی
از چه افکندی مرا بگذاشتی

ماه در فراتر

(جلوه هایی از اندیشه های حقوق بشری در مثنوی مولانای بلخی)



محمد علی فیاض

انسانها از روزگاران کهن شایق همدلی و همفکری با یکدیگر، احترام متقابل و پاسداشت دیگران بوده است، حوزه فرهنگی زبان دری با تاثیر از اندیشه اسلامی بخوبی توانسته مفاهیمی چون: احترام متقابل، مهربانی، گذشت و ... را در آثار و داشته های خود به عنوان الگوهای پسندیده و سوژه های کارا به کار گرفته است که به برگی ازین گلیاغ اشاره می شود.

حقوق بشر چیست؟ کوتاهترین تعریف حقوق بشر (اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ م) : از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را تشکیل میدهد. از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان و داشته است و ظهور دنیاییکه در آن افراد بشر در بیان عقیده، آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان بالاترین آمل بشر اعلان شده است. در قانون اساسی افغانستان، ماده ۵۸ : دولت به منظور نظارت بر رعایت حقوق بشر در افغانستان و بهبود و حمایت از آن کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان را تاسیس مینماید. هر شخص میتواند در صورت نقص حقوق بشری خود به این کمیسیون شکایت نماید. مجموعه قوانین منتخب (قانون اساسی و حقوق بشر) چاپ اول بهار ۱۳۸۶ .ش ص ۱۳۷

اسلام حقوق همه انسانها را، از هر نژاد و رنگ و جنسی باشند، در نیازهای مشترک یکسان قرار داده است؛ اما از آن جا که حقوق در اسلام بر اساس مصالح و مفاسد و چگونگی طبیعت و خلقت انسانی است، تنوع در حقوق نیز مشاهده می‌گردد. زن و مرد از آن جهت که با هم شباهت دارند حقوق مشابه و یکسانی دارند، اما از آن جهت که در جسم و روحیات باهم تفاوت طبیعی دارند (که به مقتضای آن طبیعت نیز وظایف متفاوتی بر عهده‌ی آن‌ها گذاشته است)، حقوق مختلف متناسبی نیز برای آن‌ها قرار داده شده است.

استفاده از ظرفیت‌های فرهنگی و ادبی به ویژه شعر می‌تواند کمک موثری در بهبود فعالیت‌های انسان دوستانه و حقوق بشری در افغانستان داشته باشد. در این میان بررسی نگاه مولانای بلخی، به انسان و حقوق بشر می‌تواند درک و جهان بینی‌گسترده‌تری فراتر از نژاد، ملت، مذهب و زبان را به ما بنمایاند که با آن می‌توان توجه و نگاه دیگری به مقوله صلح، آشتی، انسان دوستی و حقوق بشر در افغانستان داشت باشیم. در فرهنگ و ادبیات فارسی دری مفاهیم انسانی و حقوق بشری برجسته است. شعرهای بزرگان زبان و ادبیات فارسی از روزگاران کهن تا امروز، گویای این حقیقت اند و دیوان بزرگان ادب فارسی دری سراسر آکنده از ارزش‌های ناب انسانی است. چون شاعران فارسی زبان همواره معتقد و متعهد به حقوق انسانی، اخلاقی و اجتماعی بوده اند؛ حمایت از حقوق زنان و کودکان، آزادی، مساوات، حق انتخاب، حق آموزش، برخورداری از رفاه نسبی و عدالت اجتماعی و اقتصادی و ... در شعر شاعران فارسی زبان به فراوانی آمده اند. این ارزش‌های انسانی پیوندهای گسترده‌ی ادبیات و حقوق به ویژه حقوق بشر را نشان می‌دهند.

مولانا و حقوق بشر: مولانا در سرتاسر دیوان‌های شعری خود به انسان و مسأله حقوق بشر و وحدت آدمی به فراوانی سخن گفته است. او به زبان تشبیل و داستان حرف‌های زیادی در جهت وحدت بشر و انسان‌دوستی زده است. او معتقد است تعصب نتیجه خامی و بی‌خردی است. مولانا می‌گوید مثنوی ما دکان وحدت است و معتقد است که اشعارش موجب وحدت بشر و ادراکات مشترک بشری می‌شود. مولانا اندیشه‌ی بشری و جهانی، به دور از تعصب و قشری نگری دارد. او توصیه به صفات نیکی چون مدارا، بخشش، گذشت، احسان، بلندنظری، آزاد اندیشی، عیب پوشی، تساهل و تسامح را، یک اصل انسانی می‌داند که منجر به صلح آشتی خواهد شد. شهرت مثنوی از آن جهت است که برای بشر سرگشته امروز پیام رهایی و وارستگی دارد. مثنوی فقط عرفان نظری نیست بلکه کتابی است جامع عرفان نظری و عملی. او خود گفته‌است: «مثنوی را جهت آن نگفتم که آن را حمایل کنند، بل تا زیر پا نهند و بالای آسمان روند که مثنوی معراج حقایق است نه آنکه نزدبان را بر دوش بگیرند و شهر به شهر بگردند.» بنابراین، عرفان مولانا صرفاً عرفان تفسیر نیست بلکه عرفان تغییر است. مولانا در مثنوی معنوی و دیوان شمس در بیان جلوه‌های صلح و آشتی، از تناسب و سازگاری اضداد موجود در عالم شروع می‌کند و به صلح و آشتی انسان می‌رسد.

جنگ‌های خلق، بهر خوبی است
برگ بی برگ، نشان طوبی است
خشم‌های خلق، بهر آشتی است
دام راحت دایمًا بی راحتی است
هر زدن، بهر نوازش را بُود
هر گله از شکر آگه می‌کند
جنگ‌ها می‌آشتی آرد درست
سازگیر از بهر یاری مار جست

مولوی ، جلال الدین محمد . (۱۳۸۶) . مثنوی معنوی نیکسون چاپ چهارم : تهران ص ۱۲۱

با اینکه شرایط دشوار فکری آنروزگار برمولوی هم باید تاثیر می کرد اما در مثنوی او کاملاً انسان گرا و حقیقوست در گذر زمان همیشه و پیوسته تاریخ شاهد بوده که شرایط روزگار و جو حاکم بر مردم در زندگی ملت ها جایگاه مهمی داشته خصوصاً وضعیت سیاسی تا جایی که گفته اند :حوزه سیاست مادر تغییر در تمامی حوزه های دیگر است و اگر در حوزه سیاست تغییری صورت نپذیرد حوزه های دیگر در سکون بسر خواهد برد از طرفی دیگر وضعیت سیاسی و اقتصادی و امنیت اجتماعی یک جامعه نقش اساسی در رشد و توسعه جامعه دارد و اگر جامعه ای از رفاه برخوردار باشد طبیعتاً مراحل رشد و توسعه آن نیز با سلامت و بالندگی طی خواهد شد و مسلماً فرایند این معقول رشد و توسعه فرهنگی بستگی عام و تام به نوع نظام های حاکم بر آن جامعه دارد زمینه های رشد فرهنگی نیز به سیایت گذاری های صحیح و بدور از تبعیضات

نا روا و بدور از بر تری جویی های قومی ونژادی ممکن می گردد تا در سایه چنین نظامی فرهنگ معتدل و باروری در جامعه قوام یابد و به وسیله حاکمیت چنین فرهنگی زمینه های رشد علمی فراهم گردد .طغیان ساکایی،محمدیونس. تاریخ ادبیات عصر مغول چاپ اول: کابل ۱۳۸۷ .ش. ص ۴۲

مجله تایم درمورد مولانا مینویسد : در بسیاری از ادیان خدا جبار و خدا سلطان است ، اما رومی با شجاعت بیشتر از هر عارف دیگر خداوند را در زیبایی کشف کرد ، د موسیقی شنید ، در مهر جهانتاب نظاره کرد و در دوستانش احساس کرد در حالی که در عصری میزیست که چنین افکاری پسندیده نبود هیچ شاعر دیگری چنین جذابیتی در زندگی در غنا ، در پندار ، در شراب ، در رقص و مهمتر از همه در دوستی نیافته است . تقریباً هفت صد سال است که درویش و صوفیان شوریده با غزل و غنا و نوای نی از سواحل جمننا تا بوسنیا و اکنون تا کناره های بحر آرام این دنیای ینگی در رقص و سماع یاد این شاعر پیامبرگونه و عارف ابدیت را با عشق و شوریدگی تجلیل کرده اند و میکنند .

غرب بزرگترین نوابع ادبی و علمی و فرهنگی جهان را داراست اما شوریده و موج ، زبان سوزان و الهام بخش پیامبرگونه مولانا را در حد کمال ندارد . لیکن امروز مولانا را به غرب آورده اند تا در بحر موج دیوان شمس مشتاقان راه عشق عرفانی را غسل تطهیر دهند . مسیریکه متسوف در راه رسیدن به عشق و حقیقت میپیماید مسیر کامل شدن انسان است در مسیر زهدودن دل از نفرت ها و عداوت ها تصوف تطبیقی از اینجا آغاز میگردد ، از دوست داشتن ، از به کار بردن تمام نیروهای جسمی ومعنوی انسان باری رسیدن به انسان وارسته ، بشر دوست و جهانی ، از گام نهادن در مسیر خود شناسی به دنبال شمس و مولانا .رضوی غزنوی ، علی . (۱۳۸۰) . نشر دری افغانستان چاپ اول :پیشاور انتشارات جهانی، ص ۴۵۴

آزادی: اگر چه گروهی از اندیشه ورزان و فرزندانگان پاریس ما جبر گرا بوده اند باز عده ای از آنان به آزادی انسان در گزینش راه زندگی باور میداشته اند مولانا با آنکه گاهگاهی گرایش به جبر گرایی دارد مسئله آزادی و اختیار انسان را در گزینش راه زندگی میپذیرد .

اختیاری است ما را در جهان
حس را منگر نشانی شد عیان
اختیار خود بین جبری مشو
ره رها کردی براه کج مرو
اختیاری است ما را نا پدید
چون دو مطلب دید آید در مزید
خود دلیل اختیار است این صنم
این که گویی این کنم یا آن کنم

سیاس کرامت انسانی در فرهنگ کهن ما ج اول میزان ۱۳۸۷،ش ۱۴۸

آزادی عقیده لازمه تساوی حقوقی انسانها و نفی تبعیض دینی، آزادی عقیده و مذهب است. آزادی عقیده و مذهب، آزادی بیان عقیده و مذهب، آزادی اجرای اعمال و مراسم دینی، آزادی ترك اعمال دینی، آزادی تغییر عقیده و مذهب، آزادی تبلیغ عقیده و مذهب از اجزای این محور است. عقل مدافع آزادی بیان و مذهب است و امروز آزادی بیان از پر کاربرد ترین گفتمان های حقوق انسانی در روزگار ماست. در مثنوی آزادی بیان را در برابر حکومت به گونه هنری و زیبایی می بینیم:

اعتراض مریدان بر خلوت وزیر
جمله گفتند ای وزیر این کار نیست
گفت ما چون گفتن اعیار نیست
اشک دیدست از فراغ تو دوان
آه آه است از میان جان روان
ما چو چنگیم تو زخمه میزنی
زاری از ما نه تو زاری میکنی
ما همه شیران ولی شیر علم
حمله شان از باد باشد دم بدم
لذت انعام خود را وا مگیر
نقل و باده جام خود را وا مگیر

ادامه از صفحه قبل

در شجاعت شی ربانستی
در مروت خود که داند کیستی
ای علی که جمله عقل و دیده ای
شمه ای واکن از آنچه دیده ای
تیف حلمت جان ما را چاک کرد
آب علمت خاک ما را پاک کرد
باز گو ای باز عرش خوش شکار
تا چه دیدی این زمان از کردگار
راز بگشا ای علی مرتضی
ای پس سو القضا حسن القضا
گفت فرما یا امیرالمومنین
تا بجنبد جان به تن در چون جنین
باز گو گو ای باز عنقا گیر شا
ای سیا اشکن به خود نه با سیا
در محل قهر این رحمت ز چیست
اژها را دست دادن راه کیست
گفت من تیغ از پی حق میزنم
بنده حقم نه مامور تم
شیر حقم نیستم شیر هوا
فعل من بر دین من باشد گواه
باد خشم و باد شهوت باد آز
برد او را کی نبود اهل نماز
جز به باد او تجنید میل من
نیست جز عشق احد سر خیل من
تیغ حلم گردن خشم زدست
خشم حق بر من چو رحمت آمدست
غرق نورم گرچه سقغم شد خراب
روضه گشتم گر هستم بر تراب
تو منی و من تویم ای محتشم
تو علی بودی علی را چون کشم

مولوی، جلال الدین محمد . (۱۳۸۶) . مثنوی معنوی به تصحیح ریولدا . نیکسون چاپ چهارم : تهران، ص ۱۶۸ و درباره محبت و همدلی می گوید:
از پی هر گریه آخر خنده ایست
مرد آخربین مبارک بنده ایست
آنچه اندر آینه بیند جوان
پیر اندر خشت بیند پیش از آن
از پی هر گریه آخر خنده ایست
مرد آخربین مبارک بنده ایست
ای خنک آن را که پیش از مرگ مرد
یعنی او از اصل این زر بوی برد
مرگ تبدیلی که در نوری روی
نه چنان مرگی که در گوری روی
از محبت تلخا شیرین شود
وز محبت، مسها زوین شود

مولوی، جلال الدین محمد . (۱۳۸۶) . مثنوی معنوی به تصحیح ریولدا . نیکسون چاپ چهارم : تهران، ص ۲۴۱ حقوق زن: تفاوت و تنوع در حقوق همیشه ملازم با بی عدالتی نیست و ممکن است حقوق‌های مختلف و متنوع و در عین حال متعادلی وجود داشته باشد؛ یعنی در عین این که حقوق افراد ظاهرش باهم متفاوت است اما با توجه به مجموعه حقوق و وظایف آنها برابری حاصل شود.

گفتن عایشه (رض) مصطفی را که بی مصلی به هر جا نماز میکنی

عایشه روزی به پیغمبر گفت
یا رسول الله تو پیدا و نهفت
هر کجا یایی نمازی میکنی
می دود در خانه نا پاک و دنی
مستحاضه طفل آلوده پلید
کرده مستعمل به هر جا که رسید
گفت پیغمبر به که از بهر مهان
حق نجش را پاک گرداند بدان
سجده گاهم را از رو لطف حق
پاک گردانید تا هفتم طبق

مولوی، جلال الدین محمد . (۱۳۸۶) . مثنوی معنوی به تصحیح ریولدا . نیکسون چاپ چهارم : تهران، ص ۳۲۰ سرانجام در باره کاربرد مفاهیم حقوق بشری در مثنوی مولوی و باز خوانی اندیشه های آتشین و بلند پروازهای عارفانه او چنین نشان میدهد که با اینکه او از بزرگان و نام آوران دنیای عرفان و تصوف است اما اندیشه های او آگاهانه و سنجیده و اصلاح شده است و از باورهای افراطی که صوفی را از جامعه و مردم و عقل و صلح و همدردی با انسان ها و... دور میسازد متفرغ بوده است... مولوی با وجود باورمند بودن به عشق آتشین و سوز ناک به گوهر خرد ورزی و عقل گرایی نیز ارزشمندی بلند و قابل توجهی قابل بودند.
در دید مولانا در مثنوی انسان گوهر مهم و محور جهان آفرینش است و مفاهیم زیادی از حقوق از جمله: عدالت، آزادی بیان و تساوی حقوق و... شایسته اوست تا زندگی بهتری داشته باشد و امروز با تشکیل سازمانهای جهانی و گسترش حقوق بشری به اندیشه های بالای او پی میبریم.



فرهنگ خشونت!

مهمترین زیرساخت نقض حقوق بشری زن



آبراهیم تولا

در جامعه افغانی امروز دو قدرت متخاصم در عرصه حقوق زنان وجود دارند، یکی از حقوق زنان حمایت و دیگری آنرا نقض می نماید. یکی برای زنان در عرصه های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و مدنی حق مساوی با مردان قائل است و دیگری نگاهی ابرازی و خشن نسبت به زنان دارد. در این میان تقویت گزینه های حمایتی و هدف قرار دادن ریشه های عناصر ضد زن، یکی از مسوولیت های اساسی مدافعین حقوق او می باشد.

در عرصه حمایت از حقوق زنان، اسناد بین المللی چون اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون منع کلیه تبعیض علیه زنان وجود دارد و در سطح ملی نیز قانون اساسی و قانون منع خشونت علیه زنان به حمایت از زنان پرداخته و چارچوب رفتاری برای دولت و ملت ساخته اند. و این چارچوب ساخته شده قابل اجرا نیست مگر اینکه نهادها و اشخاصی که رسالت تطبیق آنرا به عهده می گیرند بصورت جدی عمل نمایند. از نظر نهادی نیز؛ نهادهای حقوق بشری بین المللی وجود داشته و در سطح ملی وزارت امور زنان، کمیسیون مستقل حقوق بشر و نهاد های دیگری که از حقوق بشر و بخصوص از حقوق زنان دفاع و حمایت می نمایند شکل گرفته و فعالیت دارند. و نیز کسانی که اسناد بین المللی و ملی را تطبیق و اجرا می نمایند چه در چهارچوب نهادهای بین المللی و در ساختار نهادهای ملی دولتی و غیر دولتی، وجود دارند. این اسناد، نهادها و چهره ها مهمترین گزینه های مبارزه بر ضد عاملین خشونت علیه زنان، به حساب می آیند.

با این وجود؛ در برابر اسناد، نهادها و اشخاص حمایتی، عناصر سرکوبگر و ضد زن وجود دارند که هر از گاهی بر عناصر حمایتی چریبده و زنان را در کام خشونت فرو می

برند. مردان خشن پیامد عناصر تقویتی خشونت می باشند نه زیرساخت های بنیادی عوامل خشونت. و در جامعه ما با زیرساخت های عوامل خشونت کمتر مبارزه صورت میگیرد بلکه با پیامدهای آن مجادله می شود و از این جهت است که موفقیت کمتر نصیب شان گردیده است.

زیرساخت های عوامل خشونت عبارت از محرکین و مشوقین عوامل خشونت اند. این عناصر عامل ساز اند. عوامل را به مثه ظهور میسرانند و ریشه های عوامل به حساب می آیند. این ها خودشان مستقیماً عوامل اجرایی خشونت نیستند، بکه محرک و مشوق عناصری اند که میتوانند عامل قرار بگیرند. لذا در امر مبارزه با خشونت، باید با زیرساخت های عوامل آن مبارزه کرد.

یکی از مهمترین زیرساخت عوامل خشونت، فرهنگ خشونت زا می باشد. این فرهنگ خود بصورت مستقیم خشونت نمی کند بلکه بیشتر و زیرساخت شکل گیری عوامل اجرایی خشونت ها می باشد. فرهنگ خشونت زا محرک عوامل خشونت است، روحیه خشن مردان را تحریک نموده و زمینه را برای ظهورشان فراهم می کند. در هر جامعه ای که این زیرساخت ها از قوت بیشتر برخوردار اند، خشونت در آن نیز گسترده تر خواهد. هرگاه در فرهنگ یک جامعه زنان نصف مردان، ناقص العقل، کفش مرد، ساخته شده از پهلوی چپ مرد، وظیفه اش بچه داری، خروج از منزل به اجازه مرد، اسیر و جیره خوار مرد، وابسته به مرد در ابعاد اقتصادی، مدیریتی، رفتاری و مصرف دانسته شود، مردان بیشتر تحریک می شوند تا از خود رفتار خشن بروز داده و بعد خشونت ورزی شان را در برابر موجود ضعیف الجثه زن به نمایش بگذارند.

بنابراین یک بخش از فرهنگ ناپسند جامعه ما در برابر زنان خشونت زا می باشد و بر رفتار های زنان و مردان اثر دارد. برخی از مردان به این باور اند که مرد تصمیم گیرنده سرنوشت و چگونگی زندگی زن است. و از جانب دیگر عده ای از زنان نیز به این باور اند که سرنوشت شان بدست مرد است و این پدران اند که در قبال دختران شان تصمیم میگیرند و این شوهران اند که میتوانند نوعیت رفتار شان را در قبال زنان شان تعیین کنند لذا؛ هیچ گونه حرکت و عکس العملی در برابر خشونت نشان نداده و تحمل می نمایند تا مبادا حیثیت و آبروی قبیله و خانواده خدشه دارد شود. از سوی دیگر؛ یک بخش از فرهنگ جامعه ما، فرهنگ قبیله است. فرهنگ قبیله اکثراً در کنار مذهب و قانون اعمال حاکمیت می کند. رعایت فرهنگ قبیله الزامی تر از دستورات مذهب و قانون در جامعه قبیلوی می باشد. در بسا موارد فرهنگ قبیله دستورات مذهب و قانون را نقض می کنند. چنانچه در مذهب و قانون دختران حق دارند شریک زندگی شان را انتخاب کنند ولی فرهنگ قبیله این حق را صرفاً به پدران داده است.

از سوی دیگر قانون و مذهب به زنان حق داده است تا در فعالیت های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی شرکت ورزند و با حفظ متانت و ارزشهای زنانگی شان همگام با مردان در آبادی و بازسازی کشور سهم بگیرند ولی فرهنگ قبیله در برابر این خواست قانون قد علم نموده و مانعی بزرگ فرا راه فعالیت زنان ساخته است.

بنابراین؛ با زیرساخت های عوامل خشونت و از جمله با فرهنگ خشونت زا، باید مبارزه صورت گیرد و این مبارزه بیشتر از طریق رسانه ها، جامعه مدنی و نهادهای مدافع حقوق زنان ممکن و به آگاهی عمومی نیازمند است. فرهنگ خشونت زا و رسوم ناپسند قبیله را باید از ریشه برکنند و این کار ممکن نیست مگر اینکه بصورت مستقیم با عناصر متضاد قوانین مقابله نماییم.

از سوی دیگر، نهاد های مدافع حقوق زنان باید چهره هایی را در عرصه عمل قرار دهند که آنان به حقوق زنان باورمند بوده و از فامیل خود آغازگر باشند و حقوق زن را صرفاً برای زنان همسایه شان نخواهند. و همچنین عاملین خشونت علیه زنان طبق قانون مجازات شوند.

افغانستان

و موانع فراروی اهداف حقوق بشر:



عيسى نوری

اگر گفته شود که حقوق بشر در تحقق اهدافش در تمام جوامع انسانی و تمام کشورها باچالش و موانع مواجه هست سخن به گزاف گفته نشده است، هرچند که ممکن است نوعیت موانع وچالش ها از یک کشور به کشور دیگر و یا از یک منطقه به منطقه دیگر فرق کند و یا شدت و ضعف داشته باشند اما اصل وجود موانع فراروی آن یک امر مسلم است.

اگر تاریخ حقوق بشر را دنبال کنیم حقوق بشر تاریخ به قدمت تاریخ خود انسان دارد، اما شناسایی آن به عنوان یک حق بنیادین، مروه تلاشهای سازمان ملل در سال ۱۹۴۵ است و بصورت مشخص بعد از تصویب اعلامیه حقوق بشر در ۱۹۴۸ تلاشهای زیادی صورت می گیرد و هزینه های زیاد مصرف می شود تا این حقوق معرفی شده و مورد کاربرد قرار گیرد و زمینه های بوجود بیاید که اهداف آن تحقق پیدا کند. درست در راستای تامین همین اهداف است بوده است که مراکز تحقیقات و نهادهای قدرت مندی شکل گرفته است تا این حقوق را شناسایی و برای مردم معرفی کند و بسترهای را بوجود آید که در این بسترها شهروندان بتوانند از حقوق بنیادین بشری خود بهره مند شوند. بدون شک برای رسیدن به این امر مهم لازم است که با طرح ها و برنامه های راهبردی و منظم تلاش گردد که به این اهداف دسترسی پیدا کنیم و اهداف حقوق بشری نهانیه شود اما باید اعتراف کرد که رسیدن به این اهداف مستلزم آن است که چالش ها و موانع فراروی حقوق بشر شناسایی گردد و این چالش ها با دقت مورد کالبد شکافی قرار گیرد؛ زیرا شناخت این چالش ها و موانع به ما کمک می کند که چگونه با این چالش ها و موانع مواجه شده و این موانع را برطرف کنیم. بنابراین یکی از پرسشهای که ممکن است مطرح شود این است که در افغانستان حقوق بشر برای تحقق اهداف خود با چه چالش ها و موانع مواجه بوده است؟ این سوال یک سوال مهم وکلیدی است که نیاز به تحقیقات بیشتر و عمیق تر دارد که جا دارد در فرصت های مناسب به آن پرداخته شود، اما در این نوشتار به این موضوع صرفا بعنوان یک طرح بحث و تبیین مسله پراخته شده است و بحث های تکمیلی آن به فرصت های دیگر موکول می شود. از این رو می توان گفت اگر حقوق بشر را حقوقی تلقی کنیم که همه انسان ها از هر نژاد، از هر رنگ و پوست، از هر عقیده و طبقه اجتماعی که باشند؛ دارای حقوق بنیادین، انتقال ناپذیر و جهان شمولی هستند که به نوعیت انسان آنها بستگی دارد نه شاخص های دیگر؛ این حقوق در افغانستان با چه چالش ها و موانع مواجه است؟ موانع زیادی را می توان برشمرد که در جای خودش باید مورد بررسی قرار گیرد که در این یادداشت فقط مورد را یاد آور می کنیم:

الف) دولت و حکومت: تاریخ تحولات دولت نشان می دهد که دولت های قرن بیستم معمولا دولت های اقتدارگرا بوده اند. در دولت های اقتدارگرا مردم چندان عددی نبوده اند؛ به عبارت دیگر در دولتهای اقتدارگرا، شخصیت های اقتدارطلب از عناوینی خاصی برخوردار بوده اند و در جایگاه عناصر اصلی ساختار اجتماعی، نقش تعیین کننده ای در پویای تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه بازی کرده اند. در چنین ساختاری، نظام سیاسی به خاطر تسلط شخص اقتدار طلب بر تمام شئون اجتماعی شکل ویژه ای نظام سیاسی را بخود می گیرد و به تبع آن ممکن است رابطه میان مردم و حکومت از حالت مسالمت آمیز خارج شده و حکومت به طبقه مسلط تبدیل شود که تمام فضاهای باز و فضای تنفس شهروندان را مسدود می کند و چیزی که دولت به آن می اندیشد سلطه است و در پی تحکیم سلطه خود است و به تبع آن در مقابل ملت هیچ نوع تعهد و مسولیت را نمی پذیرد. به عبارت دیگر در دولت های اقتدارگرا جامعه مدنی و حوزه ای خصوصی آدماها به نفع دولت مصادره می شود و حقوق مردم از جمله حقوق بشر به حقوق دیکتاتور که نماد ملت هست تبدیل می شود. در چنین فضای جای برای مردم

پروندهای درباب حقوق بشر

دو هفته نامه سهامی خرد

شنبه ۲۱ جدی ۱۳۹۸ * سال دوم * شماره هجدهم

۸

احمدی است. زمان احمدی به جرم نوشتن مقاله ای که هرگز نشر نشده به جرم ارتداد و اهانت به مقدسات دین اسلام محکوم گردیده و دادگاهی در کابل وی را به ۱۸ زندان محکوم کرده است. اکنون که ۷ سال از این واقعه می گذرد ولی جزء نوشته های پراکنده که در صفحات اجتماعی نشر شده است کسی به سراغ این شهروند نرفته است. این نمونه ها از مصادق حقوق بشر هستند که دولت می تواند در آن نقش جدی تر ایفاء کند که نکرده است. موارد مشابه از این نمونه ها زیاد هست که نیاز به مطالعات ب، آمار و ارقام بیشتر دارد که محققین باید به آن توجه نمایند تا حد اقل در فردای این سرزمین چنین مواردی تکرار نشود.

دومین مانع وچالش مهم حقوق بشر معمولا امور دینی و سنتی است. آدموندبرگ از نظریه پردازان محافظه کار در نوشته هایش بشدت از سنت و مذهب دفاع می کند و بنحوی مخالف حقوق بشر است. او معتقد است که آزادی تنها توسط دولتی تضمین می شود که ریشه در تاریخ ملت داشته باشد. او تاکیدش بیشتر بر تاریخ و سنت است و معتقد است که حقوق تنها زمانی جواب می دهد که از بستر سنت ها و روش های دیر پا سر برآورده باشد و در غیر آن، ورقهای حقیر و تیره و تار چگونه می تواند با عشق خداوند برابری کند. (برغم این باریک بینی های برک بسیاری از نویسندگان به سوی اعلامیه جهانی حقوق بشر شتافتند). براساس این برداشت می توان گفت که امور دینی و سنتی می تواند به عنوان یک مانع و چالش مهم برای حقوق بشر تلقی شود. از این رواجعه مثل افغانستان که امور دینی و سنتی آن بسیار متصلب و نفوذ ناپذیر هست حقوق بشر نیز بشدت از این جهت با مانع مواجه خواهد بود. بصورت مشخص تر در جوامع مثل افغانستان حقوق و نهادهای حقوقی از منظر حقوق دینی و سنتی درک می شود که خود ریشه در سنت های اجتماعی مسلط در جامعه دارد. فراتر از این در این جوامع ممکن است با یک نوع دوالیسم مفرط مواجهیم باشیم دوالیسم که غیرت و تفاوت را بر نمی تابد چه بسا موجب باز آفرینی کلیشه های شود که خود به نفع پراکنی دامن زده و در راستای اهداف حقوق بشری مانع ایجاد می کند. قرائت های متصلب از دین و مذهب نیز در این خصوص مزید برعلت خواهد بود. این در حالی هست که در حقوق بشر تنها احترام به حقوق دیگری است که برای ما محدودیت ایجاد می کند و نه غیر آن.

فقدان آگاهی از فلسفه ای حقوق بشر:

امروزه حقوق بشر به مثابه عالی ترین هنجار حقوقی نقش ایفا می کند، بگونه ای که حقوق بشر خود به یک معیار و شاخص برای سایر هنجارهای حقوقی قلمداد می شود. کرامت و حرمت انسان، عدالت، انصاف و موارد این قبیل که خود از مصادق حقوق بشری قلمداد می شوند از دغدغه های اصلی هنجارهای حقوقی روز به شمار می روند این موارد هرچند نیازمند تبیین، توصیف و توضیح است اما بصورت فشرده در یک پاراگراف باید عرض شود؛ بسیار اتفاق افتاده است که جاهل بودن به فلسفه ای یک امر یا یک پدیده موجب غفلت و دشمنی با آن پدیده شده است. از این روست که می توان ادعا کرد که فقدان آگاهی به فلسفه ای حقوق بشر خود می تواند به عنوان یک مانع و مشکل سد راه اهداف حقوق بشر گردد. فقدان حاکمیت کامل، ناامنی در برخی از مناطق، دشمنی با حقوق بشر و کارمندان حقوق بشر موجب شده است که مردم نسبت به فلسفه ای حقوق بشر، اهداف و کارویژهای این نهاد حقوقی اطلاعات کافی و لازم را نداشته باشند و لذا می توان گفت که همین جهل و غفلت به یک مانع تبدیل شده است. وضعیت فعلی افغانستان بخوبی نشان می دهد مناطق که از امنیت نسبی برخوردار و تا جای هم حاکمیت قانون اعمال شده است، فعالیت های حقوقی بشری تا حدودی نتیجه داده است و مردم با آگاهی های لازم هرچند اندک از اهداف و فلسفه حقوق بشر کمک شایانی به تحقق اهداف و آرمان های حقوقی بشر نموده اند در حالی که برعکس مناطق که حاکمیت قانون وجود ندارد ناامنی وجود دارد نه تنها به اهداف حقوق بشری نایل نیامده اند که خود بعنوان یک مانع برای اهداف حقوق بشر تبدیل شده اند. بعنوان نمونه ولایت دایکندی و بامیان از جمله ولایات است که در مدت چند سال به یمن امنیت نیم بند و متزلزل آن کمیسیون حقوق بشر توانسته یکسری آموزش های لازم را در راستای آگاهی بخشی فلسفه حقوق بشر به مردم ارائه نمایند که همین آموزشها و آگاهی بخشی ها موجب شده است که شهروندان آسیب دیده و آسیب پذیر کسانی که به نحوی حقوق شان ضایع می شوند به دفاتر کمیسیون حقوق بشر و نهاد های مشابه مراجعه نمایند و خواهان دادخواهی شوند. از این جا می توان نتیجه گرفت که بدون تردید آگاهی بخشی، ظرفیت سازی و ارتقای فرهنگ حقوق بشری و حمایت از نهادهای مدنی که خود تقویت کننده فرهنگ حقوق بشری هست نیازمند آگاهی های لازم از حقوق بشر و کنوانسیونهای حقوق بشری است. و برعکس فقدان آگاهی به فلسفه حقوق بشری یکی از موانع که می تواند سد راه حقوق بشری گردد.



است. بصورت دقیق تر اگر سخن گفته شود شاید بتوان گفت که ضعف حاکمیت قانون، فقدان حاکمیت دولت در برخی از مناطق، افزایش ناامنی ها، گسترش فساد اداری، تبعیض و عدم در نظر گرفتن شایستگی ها در استخدام ها از نمونه های است بارز هست که در افغانستان وجود دارد و دولت با سهل انگاری ها در این خصوص موانع تحقق اهداف حقوق بشری شده است. تبعیض هنوز در این کشور یک معضل جدی قلمداد می شود که دولت کمتر به آن توجه کرده است. براساس گزارش که حقوق بشر در اوایل سال ۱۳۹۸ ارائه کرده است در مسایل مثل اخذ تابعیت، استخدام، برنامه های انکشافی و بنیادی، تامین عدالت، دست یابی به مسایل بهداشت، امتیازات مالی، ترفیع کارمندان و مسایل تجاری تعصبات قومی، سمتی و مذهبی مشاهده شده است. (رادپو آزادی) که این مسایل حقوق اینک یک چالش در راستای تامین اهداف بلند حقوق بشری قلمداد می شود یک نوع نقض حقوق بشر نیز هست که دولت باید برای رفع آن تلاش کند و بستر را برای بهبود حقوق بشری فراهم کند. حق حیات و تامین امنیت و آزادی رفت و آمد از حقوق اساسی و بنیادین بشر محسوب می شود. چنانچه برخی از فلاسفه سیاسی تامین امنیت را اولین فلسفه حکومت و دولت قلمداد کرده اند (هابز) تامین امنیت شهروندان جزء اولین مسئولیت های دولت است. تامین امنیت شهروندان برای دولت چنان مهم است که حتی فلاسفه ای که اندیشه سیاسی شان در تایید و توجیه استبداد هست تا زمانی این قدرت استبدادی را توجیه پذیر قلمداد کرده اند که دولت بتواند امنیت جانی و مالی شهروندان را تامین کند و اگر از این کارکرد ناتوان بود دیگر کرد هردولتی باید تامین امنیت شهروندان را بعنوان یک اولویت جدی قلمداد کند، ورنه مشروعیت آن دچار تردید قرار خواهد گرفت. با تاکید بر اهمیت تامین امنیت شهروندان می توان گفت که دولت افغانستان هرچند که در این راستا تلاش های زیادی را انجام داده است و هزینه های زیادی را متحمل شده است اما کافی به نظر نمی رسد. براساس یک گزارش در ۹ سال جاری بیش از ۶۴ غیر نظامی در افغانستان کشته و زخمی شده اند (گزارش حقوق بشر) و جا دارد که بر این آمار ها نوع خشونت را نیز افزود. ناامنی برخی از شاهراه ها و پیاده نمودن مسافری، بد رفتاری و در نهایت بد کشی از مواردی است که بی نهادت برای حقوق بشر مسله بوده است که دولت باید به این گونه موارد توجه جدی نکرده است و جا داشت که در این خصوص توجه بیشتری می کرد. مسیر جلیز سالیان سال است که قربانی می گیرد و بعنوان یک نقطه ضعف برای دولت تبدیل شده است و زمینه های نقش حقوق بشری را فراهم نموده است و شهروندان زیادی را به کام مرگ برده است که شهادت صمد امیری سرپرست حقوق بشر ولایت غور یکی از این نمونه ها بوده است. نمونه ای که دیگری از نقض حقوق بشری است که دولت به آن توجه کافی نداشته است محکومیت زمان

و حقوق مردم و حقوق بشر باقی نخواهد ماند که از این جهت می توان گفت که تاریخ حقوق بشر به نحوی با تاریخ دولت ها گره خورده است و این تنیدگی ها باعث شده است که تحولات حقوق بشر به نحوی با تحولات دولت ها گره بخورد بگونه ای که می توان گفت حقوق زمانی می تواند در محیط اجتماعی جا باز کند که دولت ها نیز از اقتدار گرایی مفرط فاصله گرفته و جامعه مدنی به عنوان یک سپر دفاعی در سپهر جامعه میان مردم و دولت فاصله ایجاد کند. از این جهت است که گفته می شود که دولت ها به هر پیمان مردمی تر شده اند و زمینی تر شده است و از اقتدار گرایی فاصله گرفته اند به همان پیمان حقوق بشر نیز خودشان را باز تعریف کرده است و متولیان آن صاحب سخن شده اند.

گذشته از تنیدگی های که ذکر شد معمولا دولت ها از دو منظر می توانند فرا روی حقوق بشری چالش و مانع ایجاد نمایند یاد در حوزه قانون گذاری است که در این حوزه دولت ها معمولا اقدام به تصویب قوانینی می کنند که این قوانین سد راه حقوق بشری هستند و بسترهای اجرایی شدن حقوق بشری را محدود می کند و از این طریق مانع اهداف حقوق بشری می شوند. بصورت نمونه دولتها اقدام به تصویب قوانینی می کنند که آزادی های شهروندان را محدود می کنند یا در میان شهروندان شان را تبعیض را قانونمند و نهادینه می سازند و مسایل از این قبیل. در مقابل دولت های هم هستند که علرغم اینکه در قوانین نافذ خودشان توجهی به اعلامیه جهانی حقوق بشر هم داشته اند و از لحاظ قانونی برای تحقق حقوق بشری محدودیت ایجا نمی کنند اما در عمل و اجرایی نمودن حقوق بشر محدودیت ایجاد می کنند و حد اقل اینکه نسبت به حقوق بشر بی توجه هستند. در خصوص افغانستان باید گفت که از زمان تصویب قانون اساسی اخیر تا اکنون در بعد نخست گامهای برداشته شده است و قانون اساسی جدید ما در چند ماده از جمله ماده های ۶ و ۷ از حقوق بشر نامبرده است و آن را مورد حمایت و تاکید قرار داده است اما در خصوص اجرایی شدن حقوق بشر و دست یابی به اهداف آن نه تنها موفق نبوده است که گاه خود به عنوان یک مانع وچالش عمل کرده است که در این راستا می توان نمونه های زیادی را برشمرد و از منظر های متفاوت مسله را اندکی توضیح داد. اگر ما باشیم و سه نسل حقوق بشر می توان گفت که دولت افغانستان رویکردشان به این سه نسل از حقوق بشر متفاوت بوده است. در خصوص خصوص نسل اول حقوق (حقوق سیاسی و مدنی) دولت افغانستان گامهای اندکی را برداشته اند اما به هیچ وجه کافی نبوده است. در خصوص نسل دوم حقوق بشر دولت افغانستان بسیار ضعیف برخورد کرده است و وضعیت این نسل از حقوق بشر در افغانستان بسیار وخیم است. مثلا دولت در خصوص اشتغال و کاهش فقر خانواده ها هیچ گونه استراتژی روشن و تعریف شده ارائه نکرده است همچنان که در خصوص نسل سوم حقوق بشر کدام استراتژی خاص ندارد عملا موانع را نیز ایجاد کرده

حق آزادی بیان



عبدالرئوف شایان

تأمین حقوق بشر، دسترسی مساوی و بدون تبعیض همهٔ شهروندان به منابع و امکانات در سطح کشور و نیل به پیشرفت و رفاه، آزوی هر فرد متعهد و محب وطن است. گذشتن از کوره راههای پیچ و خم‌دار نامرادی‌ها و نابسامانی‌های موجود در این سرزمین، و رسیدن به چنین آزوی عادلانه و انسانی، نیازمند ارتقای سطح آگاهی عامه و پاسخگو ساختن دولت در قبال وظایف، مسئولیت‌ها و تعهدات شان نسبت به شهروندان کشور می‌باشد. آزادی بیان علاوه بر اینکه یک حق بشری است که در تعالی فکری و روحی، تکامل شخصیت انسان و به فعلیت درآوردن توانایی‌های بالقوهٔ او کار ساز و ضروری می‌باشد، می تواند در توسعه و افزایش آگاهی عامه و پاسخگو ساختن دولت، نقش مهم و سازنده داشته و درکنار سایر ساز و کارهای اجتماعی، مسیر رسیدن شهروندان را به همان آزوی عادلانه و انسانی شان هموار سازد.

مفهوم حق آزادی بیان

این واژه، مرکب از سه کلمه «حق»، «آزادی» و «بیان» است، که هرکدام بارمعنایی خاص خود را حمل می‌کند و لازم است اختصاراً معرفی شوند.

حق: کلمه حق در این مبحث، اصطلاح و کاربرد حقوقی آن مورد نظر است. برهمنین مبناء، می‌توان گفت که حق، «امتیازی است که قانون به منظور تنظیم روابط افراد و حفظ نظم در اجتماع برای هرکس در برابر دیگران می‌شناسد و توان خاصی به او می‌بخشد». دکتر جعفر لنگرودی در ترمینولوژی حقوق می گوید: حق در اصطلاح به معنای «توانایی شخص بر چیزی یا بر کسی است». مانند حق مالکیت، حق ازدواج، حق آزادی بیان و...

آزادی: آزادی مفهومی است که از دیرباز در قاموس تفکر بشر مطرح بوده و جزء خواسته‌های آرمانی وی محسوب می‌شود. این واژه، با کاربرد حقوقی خود یکی از حقوق اساسی افراد است که آنان را در برابر قدرت حاکمه حمایت نموده و جلو اعمال غیرعادلانهٔ قدرت سیاسی را می‌گیرد و در نتیجه تاحدی آن را تعدیل می‌کند. بنابراین، آزادی در این حوزه، به وضعی گفته می‌شود که «انسان بتواند قدرت خلاقیت خود را تبارز داده و پیاده کند».

بیان: کلمه بیان به معنای «سخن صریح و آشکار» است که قلمرو گسترده‌ای دارد و انواع گوناگون سخن در قالب‌های مختلف را دربر می‌گیرد.

آزادی بیان:

آزادی بیان که از جمله آزادی های فردی می باشد، بدین معنا است که انسان حق دارد هرفکری را به هر شیوهٔ ممکن ابراز کند. از آنجا که داشتن عقیده و اندیشه از لوازم جدایی ناپذیر آزادی بیان است، ابراز آن در قالب‌های گوناگون گفتاری، نوشتاری، تمثیلی و تصویری ممکن می نماید و نیازمندی‌های زمان ایجاب می نماید که فضا و فرصت مناسب برای بهره گیری از آن مهیا و فراهم گردد.

در برخی نظریه ها و به تبع آن در برخی کشورها مانند ایالات متحده آمریکا، آزادی بیان نه تنها شامل آزادی درگفتار و نوشتار، بلکه شامل هرنوع رفتاری می‌شود که حاوی یک پیام است. براین اساس، طرز پوشش لباس، طرز برخورد در مناسبت‌های مختلف اجتماعی، تشکیل اجتماعات و انجمن ها، راهپیمایی‌ها و حتی اعمال خرابکارانه یا تروریستی از ناحیهٔ یک گروه خاص، مشمول مفهوم بیان می‌شود.

بنابراین، آزادی بیان در مفهوم اعم، قلمرو شمول وسیعی دارد. این آزادی دربرگیرنده نوشته، کلام و همچنین اعمال و حرکات فیزیکی اشخاص است که ممکن است مستلزم حمایت باشند. به عبارت دیگر، آزادی بیان از انتقال عقاید یا نظریات به شیوه‌های صرفاً فیزیکی نیز حمایت می‌کند. اما در معنای خاص، آزادی بیان به آزادی در بیان یا انتقال افکار و عقاید یا نظریات محدود می‌شود.

آزادی بیان با توجه به معانی و عناصر تشکیل دهندهٔ آن، شامل سایر آزادی‌های رسانه‌ای نظیر آزادی مطبوعات، آزادی کلام و آزادی ارتباطات نیز می‌گردد.

آزادی مطبوعات متضمن آن است که محدودیت و نظارت قبلی بر انتشار وجود نداشته باشد و مدیران یا مالکان یک نشریه بتوانند آخرین حرف را در مورد آنچه می‌خواهند، بنویسند یا منتشر کنند. از این آزادی به آزادی انتشار نیز یاد می‌شود. ماده ۳۴ قانون اساسی افغانستان، آزادی بیان را از تعرض مضمون دانسته و اعلام می‌دارد که: «هرافغان حق دارد مطابق به احکام قانون، به طبع و نشر مطالب، بدون ارائهٔ قبلی آن به مقامات دولتی، بپردازد».

آزادی کلام معنای اعم از آزادی مطبوعات داشته و آزادی درنوشتن، صحبت کردن، چاپ کردن، پخش رادیویی یا تلویزیونی عقاید یا اطلاعات بدون مداخله و کنترل قبلی دولت را شامل می‌شود.

آزادی ارتباطات برحق برخورداری از امکان آگاه شدن و آگاه کردن، حق شرکت در اجتماعات و مباحثات و به طورکلی برحقوق مراوداتی تأکید دارد. هدف از این آزادی آن است که نقص آزادی‌های بیان، مطبوعات و اطلاعات جبران شود. چون آزادی‌های مذکور صرفاً به جریان یک سویه اطلاعات از سوی وسائل ارتباطی به سوی مردم منتهی می شود ولی آزادی ارتباط درصد است تا زمینهٔ جریان دوسویه و متقابل اطلاعات را فراهم آورد.

عناصر آزادی بیان

آزادی بیان دربردارندهٔ آزادی های فرعی ذیل است:

- آزادی در تشکیل عقاید و افکار،
- آزادی در ابراز عقاید و افکار،
- آزادی در اشاعه و انتقال عقاید و افکار،
- آزادی در تعیین مفاد بیان،
- آزادی در تعیین مخاطب بیان
- آزادی در انتخاب وسیله بیان،
- آزادی در دریافت بیان (اطلاعات)،
- آزادی در جستجوی اطلاعات.



۱- آزادی درتشکیل عقاید و افکار: آزادی بیان درقدم اول به آزادی در تشکیل عقاید و افکار وابسته است. درواقع، این آزادی مقدمهٔ آزادی بیان است. انسان ابتدا باید آزاد باشد تا به آنچه می‌خواهد فکر کند و عقاید و باورهای خود را شکل دهد. در این مرحله به هیچ عنوان نمی‌توان مانع اشخاص شد و به صرف داشتن عقیده خاص، کسی را نمی‌توان مؤاخذه کرد. این ممنوعیت در همه اسناد و کنوانسیون های بین المللی و بسیاری قوانین اساسی کشورها به صراحت پیش بینی شده است. درآموزه های دینی به ممنوعیت تعرض به عقاید و افکار باطنی اشخاص تأکید شده است: انظرعبادی، صرف داشتن نیت بدگناه محسوب نمی شود؛ تجسس نکردن در اعتقادات افراد در آیات و روایات مختلف اسلامی توصیه شده است.

خداوند (ج) درقرآنکریم می‌فرماید: « یا ایهاالذین آمنوا ... لاتجسسوا». ای کسانی که ایمان آورده اید در امورات باطنی اشخاص تجسس نکنید.

پیامبرمکرم اسلام در روایات متعددی تفتیش و تجسس را منع نموده، که از آن جمله است:

۱. «ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث، ولاتجسسوا، ولاتحسسوا ولاتناجشوا ولاتحاسدوا ولاتدابروا ولاتباغضوا وکونوا عبادالله إخوانا ». ازگمان بپرهیزید؛ چرا که گمان، سخن را درگرداب دروغ می افکند؛ تجسس نکنید؛ ازحال کسی تفتیش نکنید؛ از یکدیگر تعریف و تمجید نکنید؛ بدخواه یکدیگر نباشید؛ کینه یکدیگر را به دل نگیرید؛ به هم پشت نکنید و با بندگان خدا برادر باشید.

۲. «انی لم أومر أن انقب عن قلوب الناس ولا أشق بطونهم». من مأمورنگشتم ام که دل های مردم را بشکافم و ازافکار درونی آنها با خبرشوم.

۲- آزادی در ابراز عقاید و افکار: پس ازتشکیل عقاید و افکار، این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توانم آنها را آن طوری که در ذهن خود شکل داده ام بیان کنم؟ از میان مجموعه باورهایی که دارم کدام را بیان کنم و ازبیان کدام یک اجتناب نمایم؟ آیا ازاین حق برخوردارم که سکوت کنم و درمقابل پرسشهایی که ممکن است در معرض آنها قرار بگیرم هیچ حرفی نزنم؟

به نظر می‌رسد برای پاسخ به این پرسشها باید بین اشخاصی که در موقعیت‌های مختلف اجتماعی قرار دارند تمایز قائل شد. توضیح بیشتر آنکه اشخاص جامعه را می‌توان به دو دسته اشخاص خصوصی وعمومی دسته بندی کرد که هریک از این اشخاص ممکن است حقیقی باشند یا حقوقی.

اول- درمورد اشخاص حقیقی یا حقوقی حقوق خصوصی، اصل بر این است که این اشخاص از آزادی کامل در بیان یا عدم بیان برخوردار اند. اینگونه اشخاص هم حق ابراز عقیده دارند و هم حق سکوت، و تحت هیچ شرایطی نمی‌توان آنها را مجبور به ابراز عقیده کرد. درخصوص این اصل دو استثنا وجود دارد: سازمانهای غیردولتی (NGOs) و مؤسسات خصوصی که خدمات عمومی ارائه می‌دهند. سازمانهای غیر دولتی که ممکن است تحت عناوین انجمن، جمعیت، شبکه، خانه و سایر عناوین مشابه فعالیت کنند، اگرچه در زمره اشخاص حقوقی حقوق خصوصی اند، ولی برخلاف سایر اشخاص خصوصی ازحق امتناع از ابراز اطلاعات برخوردار نیستند. اینان به خاطر رسالتی که برعهده دارند مکلف به بیان و ابراز اطلاعات اند. مؤسسات ارائه دهندهٔ خدمات عمومی نیز متأثر از وظایفی که به دلیل ارائه خدمات عمومی برعهده دارند نمی توانند از ارائه اطلاعات امتناع کنند.

دوم- اشخاص عمومی برخلاف اشخاص حقیقی یا حقوقی حقوق خصوصی، ازحق سکوت یا امتناع از ابراز اطلاعات برخوردار نیستند، مگر آنکه قانون به آنها اجازه داده باشد. درحکومت‌های کنونی که به صورت مردم سالارانه اداره می‌شود، مقامات و مسئولین جامعه، نمایندگان مردم محسوب می‌شوند. اطلاعات موجود در دستگاههای حکومتی از آن مردم است و حکومت به نمایندگی از مردم از آن اطلاعات نگهداری می‌کنند. مردم هر زمان که مایل باشند می‌توانند اطلاعات مطالبه نمایند و این برای پیشگیری ازسوء استفاده‌های اشخاصی که مردم برای حکومت انتخاب کرده اند ضروری است. علاوه براین، اگر مردم ندانند که در جامعهٔ آنها چه می‌گذرد و اگر اعمال وکارکردهای مدیران کشور از آنها مخفی نگهداشته شود دراین صورت سهم بودن مردم در ادارهٔ امورجامعه معنا نخواهد داشت.

۳- آزادی در اشاعه و انتقال عقاید و افکار: این آزادی دوجنبه را دربرمی‌گیرد: جنبه اولی این است که اشخاصی که درشکل گیری یک عقیده یا فکر نقش دارند می‌توانند درانتقال آن به دیگران و انتشار آن درجامعه بدون هیچ کدام مانعی اقدام نمایند. جنبه

دومی این است که اشخاصی که درشکل گیری یک عقیده یا فکر نقش نداشته اند ولی مایل به انتقال آن عقیده و فکر به دیگران هستند و امکانات مادی لازم برای این امر را نیز در اختیار دارند باید بدون وجود موانع بتوانند به این کار اقدام کنند. بسیاری از اندیشه‌ها و عقاید بدون وجود این آزادی در جامعه منتشر نمی‌شود؛ زیرا تعداد اندیشمندانی که توان و امکانات انتشار اندیشه‌های خود را داشته باشند کم اند و بدون حمایت های اشخاص علاقمند، این کار ممکن نیست.

۴- آزادی در تعیین مفاد و موضوع بیان: بیان را از لحاظ مفاد و مضمون آن می‌توان به بیان های سیاسی، ادبی و هنری، مذهبی و تجاری تقسیم کرد.

بیان‌هایی که به شکل گیری، توزیع وگردش قدرت در جامعه مربوط می‌شود بیان‌های سیاسی است. بیان‌های که صیغهٔ سیاسی و مذهبی ندارند و در قلمرو بیان های تجاری نیز نمی‌گنجد همچون انواع نقاشیها، کاریکاتورها، عکسها، رمانها، موسیقی‌ها، آوازاها، فیلمها، نمایش‌ها و تئاترها بیان‌های ادبی و هنری محسوب می‌شوند. بیان‌هایی که به قصد کسب درآمد و سودجویی صورت می‌گیرد، بیان‌های تجاری است. این بیان‌ها ممکن است در قالب تبلیغات بازرگانی، معرفی مشاغل به قصد جلب مشتری، رقابت با سایر رقبای و همکاران، انتخاب شکل، علامت یا نام ویژه برای معرفی کالا یا خدمتی مورد استفاده قرارگیرد که اکثراً از طریق رسانه‌های همگانی انجام می‌شود. فایدهٔ توجه به انواع مختلف بیان، آنست که برخی نظام‌های حقوقی از برخی بیانها بیشتر حمایت می‌کنند. برای مثال، دیوان اروپایی حقوق بشر معتقد است که در میان گونه‌های مختلف بیان، باید از بیان‌های سیاسی بیشترین حمایت صورت گیرد. بیان‌های ادبی و هنری در درجهٔ دوم و بیان های تجاری در درجهٔ سوم اهمیت قرار می‌گیرند. این دیوان حساسیت خاصی برای بیان‌های مذهبی قائل نیست. درحالی که کشورهایی که مذهب رسمی دارند برای بیان های مذهبی نیز حساسیت های بالایی قائل اند.

۵- آزادی در تعیین مخاطب بیان: شخصی که می‌خواهد عقیدهٔ خود را بیان کند آزاد است در مورد مخاطب خود نیز تصمیم گیری کند. بیان‌ها به لحاظ مخاطب به بیان‌های عمومی و خصوصی و بیان‌های حساس برای برخی گروه‌های سنی نظیرکودکان قابل تقسیم بندی است.

بیان عمومی، بیانی است که برای اشخاص نامحدود و نامعین صورت می‌گیرد و برعکس، بیان خصوصی بیانی است که برای اشخاص محدود و معین صورت می‌گیرد.

چنانچه ابرازکنندهٔ یک پیام، عموم را مخاطب خود قرارداد، آنچه او بیان کرده است خود تابع آزادی بیان شده و به وسیلهٔ هرشخص دیگر قابل استفاده و ارجاع است. درخصوص چنین بیانی اصل براین است که بدون اجازهٔ بیان کننده می‌توان اظهارات شفاهی یا مکتوب او را ازادانه اشاعه داد. اما چنانچه بیان کننده قصد داشته باشد پیام خود را صرفاً به شخص یا اشخاص معین و محدودی برساند دراین صورت انتشار و اشاعهٔ چنین بیانی تابع اصل محرمت و رعایت حریم خصوصی است و دریافت کنندهٔ بیان بدون رضایت صریح یا ضمنی بیان کننده، حق اشاعهٔ آن را ندارد.

درخصوص بیان های که مخاطب شان کودکان است یا کودکان امکان استماع یا رؤیت آنها را دارند حساسیت های ویژه ای که برای رعایت حقوق کودکان لازم است باید مورد توجه قرار گیرد. برای مثال، حتی اگر والدین کودک نیز رضایت داشته باشند نباید از کودکان به عنوان وسیله و ابزار تبلیغاتی استفاده شود و برنامه‌های تلویزیونی، ویدیویی و انترنتی با لحاظ احتیاط های لازم و التفات به آثار سوء آن بر رفتارکودکان پخش گردد.

۶- آزادی در انتخاب وسیله بیان: آزادی بیان، مستلزم آزادی درتعیین وسیلهٔ بیان است. دریک دسته بندی می‌توان انواع رسانه‌ها را به رسانه‌های چاپی، صوتی، صوتی- تصویری و چند رسانه‌ها را به رسانه‌های چاپی، هریک از رسانه‌های مذکور از زوایای مختلفی باهم فرق دارند. ازجمله اینکه از نظر تعداد مخاطب، سهولت بیان، سهولت دسترسی مخاطب به بیان و اثرگذاری با یکدیگر متفاوت اند. از اینرو، شخصی که درصد بیان یک مطلب است باید این آزادی را داشته باشد که باتوجه به معیارهای مورد نظر خود وسیلهٔ بیان را انتخاب کند.

۷- آزادی در دریافت بیان: یکی دیگر از معیارهای آزادی بیان آن است که افراد جامعه بتوانند به اطلاعات موجود درحوزهٔ عمومی (در بیان‌های عمومی) و نیز اطلاعاتی که دیگران برای آنها می‌فرستند (در بیان‌های خصوصی) آزادانه دسترسی داشته باشند.

اهمیت این آزادی پس از ظهور پدیدهٔ «سانسورساختاری» افزایش یافته است. درگذشته ارسال پارازیت برای ممانعت از دسترسی به پیام‌های رسانه‌های خاص یا مخدوش کردن آن پیام ها از آن لحاظ که نقض آزادی در دریافت بیان به شمار می رفت، مورد انتقاد بود. اکنون با تاکارآمد شدن استفاده از این روش و نیز ظهور وسایل ارتباط جمعی قوی مانند ماهواره و انترنت، برخی دولت‌ها با توسل به ساختارهای سانسورکننده، که گاهی این ساختار در شکل قانون نیز ظاهر می‌شود، درصد برآمده اند تا به دسترسی شهروندان به پیامهای رسانه‌های همگانی مانع ایجاد کنند. بر همین اساس، امروزه آزادی در دریافت بیان برای مبارزه با چنین ساختارهایی مورد توجه و استناد قرار می گیرد.

۸- آزادی در جستجوی اطلاعات: آزادی بیان مستلزم آزادی در جستجوی فعال اطلاعات ازمنابع آن است. برای داشتن وسائل ارتباط جمعی پویا، روزنامه نگاران نباید به صورت منفعل به اطلاعات و اخباری که در اختیار آنها گذاشته می‌شود بسنده کنند، بلکه باید این حق و توانایی را داشته باشند که با رعایت قواعد اخلاق حرفه‌ای، به جستجو و شکار اطلاعات بپردازند. ماده ۱۹ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، آزادی بیان را شامل آزادی جستجوی اطلاعات دانسته و قابل ذکر است که در زمان تصویب این سند بین المللی، پیشنهاد جایگزین ساختن کلمه «جمع آوری» به جای «جستجو» که به حذف جستجوی فعال در جمع آوری اخبار و اطلاعات منجر می‌شد در مجمع عمومی سازمان ملل مورد پذیرش واقع نشد و بیشتر کشورها از لزوم حمایت از فعال بودن برای تهیه اطلاعات دفاع کردند.



مکاتب و اعتقادات گوناگون در این زمینه شکل گرفت، اما از این میان مهم‌ترین‌شان مکتب اگزیستانسیالیسم است. اگزیستانسیالیست‌ها با توجه به این‌که خدایی در جهان وجود ندارد و مرگ سرنوشت محتوم هر فرد است تلاش می‌کنند برای زندگی معنا خلق کنند. اولین تلاش در این مورد به رسمیت شناختن آزادی فرد است. سارتر (به عنوان مهم‌ترین چهره اگزیستانسیالیست) می‌گفت «انسان، محکوم به آزادی است». انسان کاملاً آزاد است که سرنوشت خودش را با دستان خود رقم بزند و از این طریق پوچی و بی‌معنایی زندگی را انکار و در حد ممکن بی‌اثر کند. از آنجایی که این عمل در عمیق‌ترین لایه‌اش اعتراضی‌ست علیه بی‌معنایی زندگی، بحث چگونه زندگی کردن در این وضعیت نیز مهم است.

انسان در قسمت به دنیا آمدنش آزاد نیست و اراده‌ی در این مورد ندارد، اما بعد از آن کاملاً مختار است که چگونه زندگی‌اش را رقم بزند. این بدان معناست که ما در زندگی از نعمت کامل آزادی برخورداریم. این آزادی اما برای انسان مسئولیت خلق می‌کند، و آن هم همانا ساختن زندگی است. ساختن زندگی نه در گرو دین است، نه در گرو تاریخ، نه در گرو ملیت و نه در گرو مذهب. فرد فارغ از این‌که نیاکنش به چه تبار و دینی وابسته بوده باید زندگی‌اش را بسازد. احتمالاً این سخن سارتر را، در مورد مسئولیت فرد در زندگی‌اش، شنیده باشید که می‌گفت «اگر کسی از شکم مادر فلج به دنیا بیاید و اما قهرمان دوش نشود باز هم خودش مسئول است». درست است که شرایط کاملاً زندگی انسان‌ها تأثیرگذار است، ولی تنها همت و اراده انسان در قسمت بی‌اثر ساختن شرایط ناگوار است که هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد.

محتوای اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز در واقع مبین همین نکات است. در این اعلامیه به صراحت بیان شده است که هر فرد آزاد است و این آزادی در واقع جزء حقوق طبیعی‌اش به حساب می‌آید. مضاف بر این، انتخاب شغل و شکل دادن سرنوشت هر فرد به صورت کامل توسط خودش رقم می‌خورد و هیچ نهاد یا نیروی دیگر حق دخالت در این مورد را ندارد. احتمالاً دین، نژاد و جامعه از تأثیرگذارترین موارد در قسمت شکل‌گرفتن چگونگی سرنوشت انسان باشد اما اعلامیه جهانی حقوق بشر و همین‌طور فلسفه اگزیستانسیالیسم هر دو به نیروی فردی انسان تأکید نموده و در واقعیت امر هیچ مانعی را بر نمی‌تابد. اگزیستانسیالیست‌ها می‌گویند که انسان موجودی‌ست که وجودش مقدم بر ماهیت وی می‌باشد. ما به رغم همه‌ی موجودات دیگر تنها موجودی هستیم که هویت خود را بعد از به دنیا آمدن‌مان رقم می‌زنیم. هر کس مسئول سرنوشت خودش است و طبق استعداد و علایق خود می‌تواند سرنوشت خود را رقم زده و اختیار زندگی‌اش را به چنگ بگیرد. تمام موجودات دیگر ماهیت‌شان قبل از به وجود آمدن‌شان تعیین شده است؛ ماشین برای حمل و نقل است، الاغ برای بار بردن است و موارد از این دست. اما زندگی انسان از این قاعده پیروی نمی‌کند. کسی حق ندارد که بگوید ما در زندگی چه‌کار باید انجام بدهیم و چه کار انجام ندهیم، سرنوشت هر فرد به واسطه خودش رقم می‌خورد. از این لحاظ مکتب اومانیسم، اگزیستانسیالیسم و اعلامیه جهانی حقوق بشر، به خاطر در محوریت قرار دادن انسان، در یک نقطه با هم مشترک اند.

کلی در اندیشه این گروه نمی‌توان چشم‌پوشی نمود که حتا نهادهای چون حقوق بشر به شدت مدیون دیدگاه‌های آنان می‌باشد: در محوریت قرار دادن انسان. سفسطائیان به طور کلی باور داشتند که «انسان، معیار همه‌چیز است». از تعبیر و تفسیرهای گوناگون این مقوله صرف نظر می‌کنیم، صرفاً می‌خواهیم این نکته را بیان کنیم که شعار فوق در واقع از کانونی‌ترین دیدگاه مکاتب اومانیستی می‌باشد. سفسطائیان به معنای واقعی کلمه اولین کسانی می‌باشند که انسان را، بدون این‌که دیدگاه‌های الهیاتی و دینی داشته باشند - در محوریت تمام امورات قرار می‌دهند. به معنای مدرن‌تر کلمه می‌توان از این گروه به نام نخستین انسان‌گرایان لیبرال نام برد. این دیدگاه به مرور چهار تحول شد تا این‌که از مکاتب اومانیستی و حتا نهادهای چون حقوق بشر سر برآورد. اگر یک نگاه اجمالی و کلی به محتوای اعلامیه جهانی حقوق بشر بیندازیم می‌بینیم که مخرج مشترک تمام مواد این اعلامیه در واقع چیزی نیست جز به رسمیت شناختن کرامت انسانی و فردیت انسان. بنا براین ناگفته پیداست که ریشه‌های فکری این اعلامیه در قدم اول به دیدگاه سفسطائیان و سپس به دیدگاه‌های اومانیستی مدرن بر می‌گردد.

بحث دیگر موضوع آزادی و هویت انسان است که متن اعلامیه جهانی حقوق بشر به تکرار از آن یادآوری نموده است. بدون تردید می‌توان ادعا کرد که آزادی نیز یکی از محوری‌ترین نکته‌ی است که در اعلامیه مورد نظر به آن پرداخته شده است. اگر بخواهیم بن‌مایه‌های نظری بحث آزادی در اعلامیه جهانی حقوق بشر را تبارشناسی کنیم به احتمال فراوان بیش از هر مکتب دیگر با مکتب اگزیستانسیالیسم، یا مکتب وجودی، مواجه می‌شویم. در مکتب فلسفی اگزیستانسیالیسم مواردی از قبیل مرگ، آزادی، هویت و معنای زندگی در عصر بی‌معنایی مطرح است. لازم است بحث آزادی را بیشتر بسط بدهیم تا واضح شود که آزادی متذکره در اعلامیه جهانی حقوق بشر به چه معناست و به لحاظ فلسفی پشتبانی کدام مکتب را با خود دارد.

عصر مدرن از هر جهت عصر بی‌معنایی زندگی و بی‌قراری انسان است. زیرا در این دوره بشر به لحاظ معرفتی و علمی پیشرفت‌هایی چشم‌گیر داشته است، و این پیشرفت‌ها منجر به بی‌معنایی زندگی گردیده. بشر تا زمانی که درک و فهمش از جهان پیرامون مبتنی بر داده‌های تجربی و علمی نبود همه‌چیز را بر اساس ادیان آسمانی برای خودش معنا می‌کرد. روی این لحاظ برای خودش جایگاه ویژه در جهان هستی قایل شد و کاملاً مطمئن بود که زندگی‌اش معنا و هدفی خاص دارد. معنادار بودن زندگی‌اش از آنجایی برایش قطعی بود که فکر می‌کرد خداوند وجود دارد و خودش خلیفه خدا در روی زمین است. اما پیشرفت‌های علمی به گونه غم‌انگیزی باطل بودن این اعتقادات انسان‌ها را اثبات نموده و در نهایت منجر به بی‌معنایی زندگی این موجود شده است. علم به انسان می‌گوید که تو خلیفه‌ی خدا در روی زمین نمی‌باشی و زندگی‌ات حاصل تصادف است نه برنامه ریزی‌های الهی. قطعاً زندگی در چنین وضعیتی برای انسان غیر قابل تحمل است. به همین دلیل ما در صد این برآمدیم که از روزه‌های دیگر برای زندگی خود معنا و هدف پیدا کنیم؛ یعنی بازهم انسان را در محوریت تمام امور عالم قرار داده و جایگاه از دست رفته‌اش را بازگردانیم.

بن‌مایه‌های نظری حقوق بشر



عباس اسدیان

«اعلامیه جهانی حقوق بشر» به تاریخ دهم سپتامبر ۱۹۴۸ میلادی - دقیقاً هفتاد و یک سال قبل از امروز - در پاریس به تصویب رسید. این اعلامیه در واقع پاسخی بود به جنایت‌های وحشت‌ناک دو جنگ جهانی اول و دوم، علی‌الخصوص جنگ جهانی دوم که طبق آمار و ارقام تنها هفتاد میلیون تلفات انسانی داشت. این اعلامیه از سی بند تشکیل شده است که بعضی بندهای آن تا چهار جزء دارد.

به صورت عموم در این اعلامیه به حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مهم‌تر از همه به حقوق فردی انسان‌ها اشارات صریح و مؤکد صورت گرفته است. مضاف بر این، مسائلی از قبیل لغو بردگی، دفاع از حریم خصوصی، حق اقامت و مسافرت، حق برابری در برابر قانون، حق آزادی بیان، حق آزادی عقیده و موارد از این دست از مسائل مهم این اعلامیه جهانی می‌باشد.

به میان آمدن ایده‌های چون حقوق بشر اگرچند مدیون نخله‌های فکری گوناگون است اما با این حال بیش از همه مدیون آراء و اندیشه‌های فیلسوفان سیاسی می‌باشد. درست است که حقوق بشر در عصر باستان هم مورد توجه سیاست‌مدران، متفکرین و ادیان بوده است ولی در آن زمان به آن صورت مورد پذیرش قرار نگرفته بود که به یک گفتمان عمومی تبدیل شود. به میان آمدن تفکرات چون حقوق بشر بیش از همه مدیون نظریات متفکرین لیبرال و جریان‌های نوین سیاسی است. در این خصوص می‌توان از جان لاک (فیلسوف سیاسی بریتانیایی) به عنوان کسی نام برد که بیشترین تلاش‌ها را در این زمینه انجام داده است. وی موضوع حق طبیعی آزادی را مطرح کرد و به تعقیب آن از مراعات کردن حقوق بشر به عنوان حقوق طبیعی آدم‌ها نام برد. بعدها کسانی چون ژان ژاک روسو و کانت در این مورد تلاش‌هایی زیاد به خرج دادند. به عنوان نمونه روسو ایده‌های حقوق بشری را در قالب رمان «هلوتیز جوان» به نگارش درآورد که فهم آن را برای عوام آسان نمود. به همین ترتیب هگل و جان استوارت میل نیز در این مورد هر کدام به نوبه خودشان تلاش‌هایی درخور نمودند تا این‌که به عصر حاضر می‌رسیم.

نهادهای چون حقوق بشر هیچ‌گاه سراسر مورد تعریف و تمجید فیلسوفان و تئوری‌پردازان قرار نگرفته اند. عموم متفکرین چپ‌گرا مسائل چون حقوق بشر را از بنیاد به چالش می‌کشاند. البته انتقاد این دسته از فیلسوفان به معنای بی‌حرمتی و ارزش قائل نشدن به انسان نیست بلکه ادعای این گروه این است که در جهانی که نظام سرمایه‌داری بر آن حاکم است حرف زدن از حقوق بشر بی‌معنا است. زیرا در نظام سرمایه‌داری تضاد طبقاتی وجود دارد، فقر و بدبختی وجود دارد، هر روز انسان‌های بی‌شماری اثر گرسنگی می‌میرند و بی‌شمار موارد دیگر که همه‌اش نتیجه‌ای همین نابرابری معادلات اقتصادی است. در صورتی که چنین نظامی بر جهان حاکم باشد حقوق بشر خود به خود و به صورت طبیعی نقض می‌گردد. پس، به باور چپ‌گرایان، اولین تلاش ما باید در این راستا باشد که میزان توزیع سرمایه را در جهان به گونه مساویانه رقم بزیم و فقر را از بین ببریم. در این صورت حقوق بشر تضمین می‌شود و بعد از آن به ندرت شاهد مسائل نقض حقوق بشری خواهیم بود. البته ناگفته نماند که این بحث در عالم نظر است و در عالم عمل ممکن است ماجرا طور دیگر رقم بخورد. ما واقعاً نمی‌توانیم به این شدت و حدت‌ی که چپ‌گرایان می‌گویند اگر تضاد طبقاتی وجود نداشته باشد حقوق بشر و امثال این‌ها تأمین است، ادعا کنیم که از بین رفتن تضاد طبقاتی به معنای تأمین حقوق بشر است. تاریخ و زندگی بشر هیچ‌گاه از فورمول خاص و معین پیروی نکرده و نخواهد کرد.

حالا که نهاد و سازمان بین‌المللی به نام «حقوق بشر» وجود دارد، کارایی و عدم کارایی این نهاد مورد کنکاش فیلسوفان و نظریه‌پردازان است، و در زندگی عملی ما نیز دخالت

ما به رغم همه‌ی موجودات

دیگر تنها موجودی هستیم که

هویت خود را بعد از به دنیا

آمدن‌مان رقم می‌زنیم. هر کس

مسئول سرنوشت خودش است

و طبق استعداد و علایق خود

می‌تواند سرنوشت خود را رقم

زده و اختیار زندگی‌اش را به

چنگ بگیرد. تمام موجودات

دیگر ماهیت‌شان قبل از به

وجود آمدن‌شان تعیین شده

است: ماشین برای حمل و

نقل است، الاغ برای بار بردن

است و موارد از این دست. اما

زندگی انسان از این قاعده پیروی

نمی‌کند. کسی حق ندارد که

بگوید ما در زندگی چه‌کار باید

انجام بدهیم و چه کار انجام

ندهیم، سرنوشت هر فرد به

واسطه خودش رقم می‌خورد.

از این لحاظ مکتب اومانیسم،

اگزیستانسیالیسم و اعلامیه

جهانی حقوق بشر، به خاطر در

محوریت قرار دادن انسان، در یک

نقطه با هم مشترک اند.

می‌کند، باید تلاش شود در حد مقدور درون‌مایه‌های نظری این نهاد به بررسی گرفته شود.

در یک نگاه کلی و اجمالی می‌توان ادعا کرد که محتوای اعلامیه جهانی حقوق بشر بیان‌کننده دیدگاه مکاتب اومانیستی و حتا اگزیستانسیالیستی می‌باشد. می‌دانیم که در هر دوی این مکتب انسان در محوریت قرار دارد؛ در مکتب اولی موجودی به نام انسان مهم‌ترین اصل است و در مکتب دوم به رسمیت شناخته شدن فردیت همین انسان حرف اول را می‌زند.

در یونان باستان - که فرهنگ و تمدن بشری به هیچ‌وجه نمی‌تواند این دوره درخشان در تاریخ‌اش را فراموش کند - گروهی به نام سفسطائیان زندگی می‌کردند. طبق شواهد سفسطائیان هم عصر سقراط بوده و در حدود قرن پنجم و چهارم قبل از میلاد فعالیت داشتند. در باره کارها و مخالفت‌های کسانی چون سقراط با این گروه شاید شنیده باشید که می‌گویند سقراط در تمام عمر تلاش کرد مسئله فلسفه از سفسطه را متمایز نماید. سفسطائیان موضوع فلسفه را سفسطه می‌دانستند و به هیچ حقیقتی باور نداشتند. بنابراین سقراط هیچ‌گاه نتوانست با این گروه سر سازگاری داشته باشد، چون او به حقیقت باور داشت. اما با تمام تقدیهایی که بر سفسطائیان وارد است از یک حقیقت



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲

صاحب امتیاز: بنیاد اندیشه
مدیر مسئول: حسن رضا خاوری
معاون مدیر مسئول: عباس اسدیان ۰۷۷۳۴۶۹۴۲۹
سردبیر: علی جوادی * مدیر اجرایی: وائق حسینی ۰۷۷۹۲۰۸۷۸۱
هیئت تحریریه: محمد سرور جوادی، عبدالرحیم اخلاقی، انور رحیمی،
جواد فلسفی، محمد علم عرفانی، صفرا عطایی و هادی باهنر
ویراستار: آرزو رضایی * صفحه‌آرا: نسیم وکیلانی
دفتر مرکزی: بامیان، دشت عیسی خان، روبروی مسجد رسالت
مراکز توزیع: بامیان، کابل، بلخ، هرات، پروان، غزنی، غور و دایکندي
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۰ افغانی



آوازه عقلایت و تکرار

دو هفته نامه

شنبه ۲۱ جدی ۱۳۹۸ * سال دوم * شماره هجدهم

بشریت در باب حقوق بشر

پرونده‌ای
در باب حقوق بشر

”

«حق» نه یک شأن در کنار دیگر شئون وجود آدمی است بل فراتر از همه، انعکاس تمامیت وجود آدمی است. اگر حق از آدمی سلب شود، در واقع و به دور از تعارف، انسانیت انسان از او گرفته شده است. انسان صرف به دلیل وجود و بودنش، یک‌سری حقوق سلب‌ناپذیر دارد. آدمی چون هست، حقوقی دارد. اما در باب حدود و ثغور حقوق آدمی اجماع نظر وجود ندارد. در این زمینه، سند جهانی حقوق بشر در نوع خود اولین سند تاریخی میان عقلای جهان است که بر سر مجموعه‌ای مشخص از حقوق اساسی انسان توافق کرده‌اند. بدین‌سان، توافق جهانی بر مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در قبال حقوق بشر یک دستاورد بزرگ است که از میان جنگ و کشتارهای دهشتناک قرن بیست سربرآورده و چونان تاجی زرین بر فراز آن درخشیدن گرفته است.

“